



فرہنگی - هنری

مہدی کلہر

آرزوها و باورهای سیاسی

قسمت چهارم

امروز وقتی سخن از استقلال بمیان می آید بیشتر صحبت از اقتصاد و توانائی های اقتصادی مطرح می شود. اما همین مفهوم استقلال، هنوز هم برای بسیاری از کشورها و ملت ها، پیش از آنکه از گذرگاه اقتصاد عبور کند از راه پرپیچ و خم توانائی های تسلیحاتی و قدرتمندی های نظامی عبور می کند. گرچه بهر حال در شرایط جدید جهان، بحث از استقلال همانند گذشته پاسخی یکسویه ندارد یعنی، برخی استقلال را ناشی از توانائی های علمی و صنعتی، برخی آنرا مدیون توانمندی های مالی و اقتصادی، و برخی دیگر آنرا ناشی از برتری ایدئولوژی و باورها می دانند اما قرنهای متمادی مفهوم استقلال در جهان تنها از یک سرپل عبور می کرد و آنهم توانمندی نظامی بود؛ هر که زورش بیشتر بود حداقل آسیب ناپذیرتر می نمود و هر که ضعیف تر، بیشتر مورد تهاجم و تجاوز قرار می گرفت.

اینکه استقلال چیست و اساساً چرا هنوز هم استقلال در تمام زمینه ها بعنوان یک ارزش تلقی می شود خود جای بحث مفصلی دارد. آیا استقلال طلبی خود چهره دیگری از خودخواهی بشری بحساب می آید؟ اگر چنین باشد، باید دیگرخواهان کمتر به استقلال بیاندیشند، اما دیگرخواهان نیز در تاریخ از گزند تجاوز و تعرض در امان نبوده اند و باز، دیگرخواهان نیز برای دفاع از خود، یا آنچه که مورد حمایت آنان بوده به دفاع برخاسته اند. دفاع انواع و اقسامی داشته و دارد، گاهی مخفی شدن از دید دشمن آسان ترین و بهترین راه بوده است و گاه، هم رنگ زمینه شدن یا استتار راهی برای فرار از نگاه متجاوز بوده و گاه، ترساندن دشمن و ایجاد ظاهری رعب انگیز و ترسناک می توانسته یک فرد، یک قوم یا یک ملت را از چشمهای حریص و طماع یک فرد یا قوم متجاوز در

امان نگهدارد و گاه هم‌رنگ جماعت شدن یا به تعبیری دیگر آمیختگی با جوامع و ملت‌ها توانسته ضامن بقا افراد و خانواده‌هائی در تاریخ گردد؛ گرچه پس از مدتی به دشواری توانسته‌اند خود را از بیگانه‌بازشناسی کنند. اما شیوه دیگری نیز مورد آزمون بشر قرار گرفته و آن تلاش برای ایجاد وحدت و اتحاد با هم‌نژادان، هم‌رنگ‌ها، هم‌دین‌ها، هم‌سلیقه‌ها و... برای دست‌یابی به یک جامعه نیرومند و قدرتمند آسیب‌ناپذیر بوده است. از کجا بشر به اندیشه دفاع از استقلال خود و احتمالاً خانواده‌اش افتاد و برای کسب استقلال خود و همسر و فرزندان به غار پناه برد و حدود ثغوی را ترسیم نمود؟ آیا برای مقابله با طبیعت وحشی و حیوانات و جانوران وحشی به پناهگاهی پناه برد؟ آیا برای مقابله با انسانهای دیگری که می‌خواستند به حریم او تجاوز کنند دست به اسلحه برد؟ آیا اولین ابزاری که انسانهای اولیه ساختند اسلحه بود؟ آیا اسلحه برای شکار حیوانات ساخته شد یا برای ستیز با انسانی دیگر؟ پاسخ این سئوالها و سئوالهای دیگری از این دست را به درستی نمی‌دانیم. اما همین قدر می‌دانیم که انسان پس از دوران شکار به کشاورزی پناه برد یعنی پیش از آنکه خیش بسازد نیزه می‌ساخت و از کاربرد آن آگاه بود. سرنوشت انسان با سلاح چنان بهم آمیختگی دارد که کمتر بتوان آندو را بصورتی مستقل مورد بررسی قرار داد.

با گذشت زمان آدم‌نمایان چه از نظر ظاهری و چه از نظر رفتارها، با افراد انسان شباهت بیشتری یافتند. توانائی آنها در کاربرد ابزارها افزایش یافت. به نحوی که توانستند بتدریج از پاره‌سنگی برای پوست‌کندن حیوانات، تکه پاره کردن گوشت آنها، و سرانجام برای تیز کردن ابزارها و سلاحها استفاده کنند اما پیشرفت بسیار کند بود. به‌عنوان مثال، تبر سنگی زمختی که در یک مرحله از تاریخ آدم‌نمایان مهمترین ابزار کار آنها بود عملاً در طول هزارها سال بدون تغییر قابل توجهی باقی ماند. وقایع نگاران دورانهای ماقبل تاریخ اغلب از کندی غیرقابل تصور تغییرات در این دوران دچار شگفتی شده‌اند. با این حال ظاهراً به سبب کاربرد روزافزون ابزارها - و وابستگی بیشتر به آنها - و همچنین به علت تکامل مغزشان، آدم‌نمایان به مرحله‌ای رسیدند که به عنوان پرمغزترین پستانداران توانستند منابع محیط زیست خود را مورد بهره‌برداری بیشتری قرار دهند^۱. اینکه چگونه قایل‌هاییل را بقتل رساند باید داستانی شنیدنی باشد و اینکه آیا استقلال‌طلبی از کجا به ذهن بشر خطور کرد؟ و آیا استقلال‌طلبی خود یک نیاز فطری است یا پس از آسیب‌پذیری انسان از طبیعت و جانوران و انسان‌های متجاوز بعنوان یک ضرورت و یک نیاز در ذهن او شکل گرفته است؟ خودبحث مفصلی را طلب می‌کند. یکی از گویاترین رویدادهای این مرحله عبارت بود از آغاز شکارهای بزرگ - حدود نیم میلیون سال پیش - قبل از این تاریخ آدم‌نمایان گوشت مورد نیاز خود را از طریق شکار حیوانات کوچک یا جمع‌آوری لاشه حیوانات به دست می‌آوردند. تغییر رویه در جهت تعقیب جانوران بزرگتر بیگمان مستلزم

توانایی بیشتری در برنامه ریزی انجام حرکات و جابجایی های حساب شده یاد آوری تجربیات گذشته، ایجاد ارتباطات بیشتر و همکاریهای افزونتر بوده است. بدیهی است افرادی که این گونه کارها را بهتر انجام می دادند بخت بیشتری برای بقا داشتند. بنابراین، به نظر می رسد که ارتباطی بین شکار بزرگ و تکامل پیشرفته تر مغز آدم نمایان وجود داشته است.

... هم چنین می توان باور داشت که همکاریهای بیشتر ناشی از شکار بزرگ همبستگیهای اجتماعی افراد بزرگسال را دامنه و استحکام بیشتری بخشیده باشد افراد مذکر، در چنین شرایطی دیگر نمی توانستند تفرد و ناوابستگی خود را به همان طریق که در گروههای اولیه مرسوم بود حفظ کنند.^۲

بدین ترتیب باید گفت که از روزگاران نخستین استقلال طلبی و اتحاد و همکاری که در حله نخست دو امر رودرروی یکدیگر بحساب می آیند گریبان بشر نوپا را گرفته بوده است و ضرورتها و نیازها او را به سمت همکاری و اتحاد به پیش میرانده و در حالیکه استقلال کوچک فردی و خانوادگی در اثر همکاری و همراهی بزرگتر از بین می رفته استقلال پر قدرت جدیدی بعنوان قوم و قبیله بوجود می آمده است. شکار بزرگ به احتمال قوی همبستگی متقابل دو جنس مذکر و مؤنث را نیز در اثر نوعی تقسیم کار تشدید کرده است این گرایش مدتها پیش از شکار بزرگ شروع شده بود.

... تصور می رود که از این زمان به بعد تقسیم کار بین دو جنس مذکر و مؤنث قطعیت بیشتری یافته باشد. یکی از نتایج این تقسیم کار مستحکمتر شدن پیوندهای بین زن و مرد بوده است.^۳ حفظ زن و فرزندان از ضرورت های نخستین جامعه بشری بحساب می آمد و این نیاز ناگزیر به احساسی دامن می زد که ما امروزه به آن استقلال می گوئیم. ما امروزه می دانیم که استقلال طلبی جلوه های گوناگونی دارد که از آن جمله است احساس مالکیت و برای حفظ مالکیت قدرت دفاع لازم است و از اولین توانائی های بشر قدرت ستیز است و دفاع از خود. کوچکترین قلعه یا دژ حفظ استقلال است و این احساس پس از خود در باره فرزندان و خانواده و قوم و قبیله و روستا و شهر و کشور توسعه می یابد و گاهی از این نیز فراتر رفته و به قاره و شاید بسیج انسانهای کره زمین در مقابل موجودات فضائی که این کره خاکی را مورد هجوم قرار داده باشند بیانجامد.

ویل دورانت در درسهای تاریخ می گوید: "کشورهای کره زمین فقط وقتی در اثر همکاریهای اساسی کارشان به یگانگی می انجامد که جملگی از خارج از این کره مورد حمله قرار بگیرند. شاید امروز بیتابانه در جهت رقابتی در آن سطح در حرکتیم، شاید روزی به موجودات جاه طلب سیارات یا ستارگان دیگر برخورد کنیم اگر چنین باشد دیری نخواهد گذشت که جنگ بین کرات آغاز خواهد شد. آن وقت و فقط آن وقت ما زمینیان همه با هم یگانه خواهیم بود."^۴

اما هر چه هست آرزوی استقلال و باور به اینکه باید در برابر طبیعت و جانوران و انسانها از خود و فرزندان و خانواده و قوم و قبیله و... به دفاع برخاست از دیرباز با بشر همراه بوده است (تنازع بقا). نمادهائی چون دژها و باروها قلعه‌ها و خندق‌ها همه و همه نمایشگر این واقعیت هستند که نباید دشمن از خط و مرزهای عبور کند سلاح و اسلحه که کاربردی دو سویه دارد یعنی هم بعنوان ابزار تجاوز و هم بعنوان وسیله دفاع بشر از آن سود جسته است نیز از جمله همین نمادهاست تاریخ بهره‌گیری از سلاح و نیز تاریخ تطور و تکامل اسلحه و هم چنین تاریخ رشد و توسعه آن خود باندازه تاریخ علم و صنعت بشری دارای عمر و قدمت است. گرچه به سختی بتوان تاریخ جنگ‌های بشر را به دو گروه جنگ‌های تجاوزکارانه و جنگ‌های دفاعی تقسیم نمود. نه از آنجهت که در هر جنگی یکطرف متجاوز و لاجرم طرف دیگر مدافع است چرا که با کمی تأمل در تاریخ در خواهیم یافت که بسیاری از نبردها بر مبنای کینه‌های دیرینه یا تسویه حساب گذشته صورت گرفته است و بهمین جهت متجاوز خود را مدافع می‌پنداشته است؛ بلکه جنگ یکی از عناصر پایدار تاریخ است و تمدن و دموکراسی از آن چیزی نکاسته‌اند از ۳۴۲۱ سال اخیر که تاریخ مدون دارد، فقط ۲۶۸ سال آن بدون جنگ گذشته است باید اقرار کرد که جنگ در طول این مدت همواره مانند امروز شکل نهایی رقابت و انتخاب طبیعی در نوع انسان بوده است. هراکلیتوس می‌گفت:

"جنگ یا رقابت پدر همه چیز است. منبع لایزال اندیشه‌ها و اختراعات و نهادها و دولتهاست. صلح آرامشی است ناپایدار که تنها با قبول تفوق یا در صورت تساوی قدرتها قابل دوام است"^۵. اما سخن ما در مورد خواص و فواید جنگ نبود بلکه سخن بر سر آرزوی استقلال و باور به این واقعیت بود که:

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پامال است

«سعدی»

بدیهی است مفهوم استقلال احساس آرامش را به دنبال دارد چنانچه مفهوم تجاوز احساس ناامنی را با خود می‌آورد امروز استقلال چهره‌های گوناگونی بخود گرفته است استقلال فرهنگی، استقلال اقتصادی، استقلال سیاسی، استقلال اخلاقی، استقلال نظامی اما در گذشته و حتی گذشته نه چندان دور این مفاهیم چندان از هم قابل تفکیک نبودند. یعنی حاکی که استقلال سیاسی نداشت، نمی‌توانست استقلال اقتصادی داشته باشد، یا آنکس که فاقد استقلال نظامی بود نمی‌توانست دارای استقلال سیاسی باشد زور و تزویر چنان بهم آمیخته بود که هر جا شمشیری آخته فرو می‌رفت تلی از جواهرات و زر و سیم در کنارش گرد می‌آمد. در آن زمان باز هم آرزوی استقلال یعنی آرزوی امنیت و آرامش وجود داشت و برای حفظ آن استقلال آرزوی توانائی برای دفاع نیز زنده بود و در آن روزگار ساخت سلاح‌های برنده‌تر و مؤثرتر خود حرفه و فن قابل توجه بحساب می‌آمد.

شاید همانقدر که امروز یک هواپیمای شکاری جنگی امریکائی (فانتوم) یا یک هواپیمای شکاری جنگی فرانسوی (میراژ) یا روسی (میگ) با هم متفاوت هستند، آنروز هم نيزه‌های ساخت فلان استاد کار با نيزه ساخت استاد کار ديگر با هم فرق داشت اما وضع بگونه‌ای بود که هرکس می‌توانست یک فانتوم یا میراژ یا میگ برای خود دست و پا کند. در آن روزگاران آنچه اهمیت داشت توانائی‌های جسمی و روحی خود جنگجو بود و پس از آن پادشاهی و حکومتی که بتواند تعداد بیشتری از این رزمندگان را گرد هم جمع کرده و آنانرا برای نبردی طولانی آماده سازد. اما جنگ‌های بزرگ بین پادشاهان و فرماندهان نشان داد که عامل ديگری بجز برج و باروها و دژها و خندق‌ها و عده جنگجویان و نوع اسلحه آنان نیز کارساز است و آن نقشه‌ها و یا تاکتیک‌های نظامی بود و این مهم قرن‌ها و قرن‌ها مهم‌ترین رکن مباحث نظامی بود و فرماندهی یا سرداری برجسته‌تر بود که بتواند بدیع‌ترین تاکتیک‌های نظامی را در رویارویی با دشمن بکار بندد اما در طول قرن‌ها که بدینگونه جنگ‌ها صورت می‌گرفت فرهنگی و اخلاقی بر جنگ‌ها و نبردها حاکم شده بود و کم و بیش تمامی این فرهنگها و اخلاق‌ها با هم شبیه بودند؛ جوانمردانه جنگیدن و دلاورانه به میدان نبرد رفتن ارزش بحساب می‌آمد و فرار از میدان نبرد ضد ارزش بود؛ هم‌آورد طلبیدن و با هم‌آورد نبرد کردن جزو ارزشها بود؛ پرهیز از قتل کودکان و زنان و سالخورده‌گان جزو ارزشهای نانوشته اکثر اقوام و ملل بحساب می‌آمد، گرچه همین اخلاقیات در تنگناها و دشواری‌ها نادیده گرفته می‌شد و ماندن و پیروزی قانون اول بود. اما نبرد برای خود به مقررات و قانونمندی‌هائی رسیده بود و از آن مهم‌تر حتی برخی از اقوام وحشی و غارتگر نیز برای قتل و غارت و چپاول خویش نیز پایبند مقررات و قوانینی بودند؛ چنگیز مغول نیز پایبند "یاسای" بود. اما یکی از اکتشافات و یا اختراعات بشر چنان تزلزلی در فرهنگ و اخلاق بوجود آورد که هنوز هم این تزلزل و تشتت کاملاً مشهود است. حضور باروت در صحنه نبرد تمامی ارزشهای دلاورانه و سلحشورانه را بهم ریخت. گرچه سالهای مدیدی زمان لازم بود تا باروت جایگاه خود را در پهنه نبرد پیدا کند اما از همان آغاز که کاربردی چندان مؤثر نداشت شگفتی و تعجب همه را برانگیخت. در سال ۱۱۲۶ چینی‌های مدافع کایفنگ با منجنیق‌های سوار بر دیوارهای شهر بمب‌هایی پر از باروت به سوی مهاجمان پرتاب کردند. به گفته چینی‌ها، بمب‌ها در میان جین‌های در حال پیشروی آتش می‌گرفت و هراس و دستپاچگی چشمگیری پدید می‌آورد. با این حال بمب‌ها نباید زیان‌چندانی وارد آورده باشند. و گرنه جین‌ها نمی‌توانستند کایفنگ را بگیرند. همچنین به نظر نمی‌رسد که سلاح باروتی ديگر چینی‌ها موسوم به "نیزه آتشین" نیز چندان کاراثر بوده باشد. این یکی به فشفشه بچه‌ها می‌مانست با محفظه احتراقی متصل به چوبی کوچک و سرپایین نه سربالا منظور این بود که استفاده کننده چوب را در دست نگهدارد و بگذارد محتویات فشفشه از ته آن به صورت دشمن بپاشد. ارزش

این سلاح در برابر مهاجمی که از نردبان بالا می آمد قابل درک است. نمونه های این جنگ افزار چینی از آن بسیار بزرگتر بود و در خرجش سنگ و خرده شیشه داشت. مکانیسم آن به تفنگ شکاری می مانست گرچه چون کوششی برای جدا کردن گلوله از خرج آن نمی شد، نمی توان آن را توپ یا تفنگ دانست. باروت چینی شوره کمی داشت و به جای منفجر شدن محترق می شد و به جای بنگ صدای هیس می داد این برای کاری که چینی ها از آن انتظار داشتند مناسب بود، ولی در عین حال آنان را در این زمینه پیشرفت به بن بست رساند.

مواد منفجره پر شوره بود که ارزش داشت مورد توجه قرار گیرد. فرمول این مواد تاسده سیزدهم در اروپا به دست آمد و در همان جا بود که در نخستین توپ های قابل استفاده ساخته شد... اولین پرتابه ها احتمالاً تیرهای کوتاه سر پهن بودند دستکم این چیزی است که از این نخستین تصویر موجود از توپ در کتابی خطی از سال ۱۳۲۶ بر می آید ولی در همین زمان بودند توپ های دیگری که گلوله پرتاب می کردند - سفارشی در فلورانس برای ساخت توپ فلزی و گلوله های آهنی متعلق به این سال است - و طولی نکشید که گلوله ها چنان سنگین شد که دیوار را فرو می ریخت.

پیدایش توپخانه، پیامدهای اجتماعی زیادی داشت، تا قرن چهاردهم یک ارباب شورش می یکنه می توانست در برابر پادشاه و همه نیروهای او بایستد، کافی بود در پشت دیوارهای قلعه اش سنگر بگیرد. حال آنکه اینک شاه می توانست در یک هفته قلعه را بگیرد. این باعث سربزیر شدن ارباب فئودال شد. در واقع توپخانه از جهات بسیاری مرگ نظام کهنه را رقم زد.^۱ با وجودیکه قبل از اختراع توپخانه ابزار و سلاح هایی مانند منجنیق در جنگ ها مورد استفاده قرار می گرفت ولی هیچکدام از آن سلاح ها مانند توپ نتوانست باعث مرگ فرهنگ سلحشوری و دلاوری گردد. حتی تفنگ با وجودی که مایه شگفتی بود اما به دلیل اینکه رزمنده می بایست هدف خود را انتخاب کند و به سوی او نشانه رود و نشانه روی در جنگ های گذشته با تیر و کمان وجود داشت آنچنان باعث در هم پاشی فرهنگ گذشته نشد که توپ تمام تصورات و ارزشهای دلاوری و جوانمردی را درهم ریخت. و این نشانه روی بظاهر کورکورانه که ضارب مضروب را ندیده از پای در می آورد و برای درهم کوبیدن خانه و کاشانه ای یا گروه و دسته ای به هیچ شجاعت و تهوری نیازمند نبود و هرگز از رویارویی های جنگ های گذشته و همآورد طلبیدن نظام کهن نبرد در آن خبری نبود همه چیز را در باره مردی و مردانگی و جوانمردی و دلاوری زیرورو کرد. شاید امروز پرتاب بمب ها و پرتاب موشک ها همانقدر ناجوانمردانه ننماید که روزی پرتاب توپ باعث درهم ریختگی نظام باورها می شد. نبرد چالدران برای ما ایرانی ها اولین تجربه از این دست بود، پیش از آنکه طعم تلخ شکست در این جنگ همه را بیازارد ناباوری نسبت به کاربرد این سلاح آتشین ذهن نیروی نظامی صفویه را مشوش کرده بود.

این تشویش گرچه به مرور زمان به انگیزه تامین سلاح یا ساخت سلاح تبدیل شد اما تلخی آن در ذائقه تاریخ معاصر بخوبی قابل چشیدن است. حکومت صفویه که خود را مستحق چنین شکستی نمی دید همیشه تقصیر این شکست را بگردن یک اختراع علمی نهاد که قرار بود سالها و قرن‌ها جزو اولین مسائل بشری بحساب آید.

اما پیش از آنکه به ادامه بحث پردازیم شاید بجا باشد که به حال و هوای حماسی آن دوران نیم‌نگاهی ببینیم. آنچه در پی می‌آید یک گزارش از یک صحنه کارزار است مانند دهها گزارشی که هر روز بنگاه‌های خبری از جنگ و جدال‌های سراسر دنیا به اینسو و آنسو مخابره می‌کنند و هدف این گزارش نیز ارائه حدود و ثغور جنگی است که بوقوع پیوسته اما ملاحظه خواهید کرد که به لحاظ احساس و عاطفه و نگاه و رنگ و بو چقدر با گزارشهای امروز متفاوت است. این گزارش که مربوط به اوایل حکومت صفویه یعنی روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی است صحنه نبرد را اینگونه ترسیم می‌کند: صبح که فرمانفرمای عرصه افلاک به عزم رزم جنود انجم بر بادپای چرخ سوار گردید و علم نورفشان بر کنار مضممار سپهر نصب کرده تیغ جهانگیر از غلاف کره‌ای بیرون کشید، پادشاه لشکرشکن پی دفع دشمن بر توسن کوه پیکر نشسته، به ترتیب صفوف مشغولی کرد. میمنه و مسیره سپاه نصرت دستگاه را به سرداران میمنت نشان سامان داده، به شکوه ذات مهابت سمات روح در قالب قلب لشکر درآورد و توکلی که در جبلت بی‌علتش رسوخ یافته بود تجدید فرموده با دل قوی و امید بسیار به سوی معرکه کارزار متوجه گشت. و از آن جانب میرزا الوند میرزا نیز حدود جنود را به مردان کاردیده مضبوط کرده شتران اردوی را در عقب صف بازداشته و به زنجیر به یکدیگر بست - به مصلحت آن که لشکریانش راه گریز نیابند آن‌گاه از طرفین شدت صوت طلب جنگ و شین ادراک سامعه از اشخاص افلاک مسلوب ساخت و آواز سوزن شیهان میدان آشوب و فتن غلغله در مجامع مساوات انداخت غازیان کثیرالاختصاص بعد از سوزن جبین عبودیت به خاک نیاز و استمداد از کریم کارساز، سمنند جلادت در ساحت محاربه به جولان درآورده مقاتله آغاز نمودند و به مفتاح سنان، ابواب خروج بر روی ارواح محبوسه اعدا گشودند.

به هر ضرب شمشیری، شیری به جانب بیشه عدم روان ساختند و به هر زخم پیکانی پهلوانی بر خاک هلاک انداختند، زره از دست‌شان به هزار دیده خونریز و خود از ضربشان چون دل خونین گرفتاران بشان فتنه‌انگیز، سپر را از صدمت گرز ایشان پشت شکسته و کمان را از وصول تیغ رشته حیات هستی گسسته از جانب امیرزاده الوند نیز پهلوانان معرکه کین و برادران شجاعت آئین آثار مردمی و مردانگی به ظهور رسانیدند و بسیاری از حریفان رزم را جرعه فنا نوشانیدند.

چون مدتی مهم جدال بر این منوال بوده وصال شاهد ظفر پادشاه فریدون‌فر را دست نداد، شبدیز جرات را به مهمیز غیرت تیز ساخته و تیغ ذوالفقار آثار را آخته، به نفس

همایون بر مخالفان زبون تاخت و مانند بلند پرواز یا شاهین سرعت آیین، که صید را در جوف هوا گرفته بر خاک افکند. چند کس را به منقار حسام خون آشام از پشت زین بر روی زمین انداخت.

فارسان میدان اخلاص و شجاعت معارک اختصاص که این دلاوری از آن فارس مضمار سروری مشاهده نمودند، همه به زبان حال مضمون این مقال که «کی به جانی بازماند هر کرا جانی بود.» ادا نموده به هیأت اجتماعی بر اعدا حمله کردند و...^۷ شاید دشوار باشد که احساس نویسنده این گزارش نظامی را آنطور که بوده درک کنیم و شاید دشوارتر آن باشد که بخواهیم احساس خواننده این گزارش را در آنروزگار حس کنیم، اما می‌توانیم به حضور بیش از حد تحیل و تملق در گزارش شعر گونه فوق اشاره کنیم. چیزی که در آنزمان روزها و ماهها و سالها نقل این مجلس و آن مجلس می‌شده است و در آن دوران تمام کاربردی را که امروزه رادیو، تلویزیون، سینما، کتاب و تئاتر و... دارد و تمام تاثیر و تأثیری را که این رسانه‌ها بر جای می‌گذارند این گزارش‌های شعرگونه از صحنه‌های نبرد داشته‌اند و به دنبال نقل قولهای تصاعدی و یک کلاغ و چهل کلاغ‌های پی در پی سرمشاء بسیاری از افسانه‌ها می‌گشته‌اند و پس از چند ماه یا چند سالی از یک جنگجو غولی افسانه‌ای خلق می‌کرده‌اند. و باید پذیرفت در چنین فضای فرهنگی نبرد کار آسانی نبوده است. ولی بهر حال صفویه اولین حکومتی بود که به گردآوری سلاح‌های مدرن پرداخت حتی برای آن کاربردهای جدید یافت یا تلاش نمود سلاح آتشین را با مهارت‌های موجود در نیروی‌های نظامی تطبیق دهد. اما همچنان فرهنگ موجود در جامعه ایران سلاح‌های جدید و بخصوص توپ را سلاحی ناجوانمردانه بحساب می‌آوردند و شاید بهمین جهت ساخت سلاح جدید آنچنانکه باید در این کشور پا نگرفت و صنعتگران چندان به آن رغبتی نشان نمی‌دادند البته دشوار است که دلایل عدم توفیق در ساخت سلاح را در کشور خود عنوان کنیم بدون اینکه به نقش حکومت‌های خارجی، همسایه و غیره در این عدم موفقیت بپردازیم. ولی به دلایل علمی، تحقیقی، سیاسی باید به این دلیل فرهنگی نیز اشاره شود که صنعتگران و متخصصین ایرانی به ساخت سلاحی ناجوانمردانه و مرگبار رغبتی در خور نشان نمی‌دادند. صنعتگرانی که در ساخت تفنگ کمال مهارت و دقت خود را بکار می‌گرفتند سلاحی که بیشتر به کار شکار و تفریح شاهزادگان و اشراف می‌آمد تا به کار نبرد با دشمن. شاید بهتر باشد بگوئیم که جنبه تفریحی و تشریفاتی این اسلحه جدید بمراتب قوی‌تر و چشمگیرتر بود تا جنبه نظامی و تخریبی آن.

شاردن در سفرنامه مشهور خود در قسمت شهر اصفهان چنین می‌نویسد: "... در هیچ کجای دنیا چنین چراغانی دیده نمی‌شود زیرا همه این چراغها در حدود پنجاه هزار عدد است. شاه عباس کبیر از اینکار بسیار لذت می‌برد و اغلب دستور چراغانی می‌داد چنانکه پیتر و دلاوال در کتاب خود شرح آنرا داده است - جانشین او - شاه صفی اول - چندان

توجهی به اینکار نداشت و - شاه عباس ثانی - و شاه سلیمان نیز علاقه‌ای بدان نشان نمی‌دادند فقط در مواقع پذیرائی سفرای خارجه امر چراغانی می‌دادند - من در مازندران چراغانی که بخاطر سفیر هند برگزار شد دیدم . در دو طرف در قصر سلطنتی به فاصله صدوده قدم طارمی چوبی منقش است که در داخل فضای بین آن و دیوار قصر صد و ده توپ چدنی سبز رنگ می‌باشد اغلب این توپها توپهای کوچک صحرائیست به استثنای دو تا که بزرگ و از نوع خمپاره‌انداز است و ایرانیان به آنها شتر می‌گویند. این توپها ساخت اسپانیا و جزو غنائمی است که ایرانیان هنگام فتح هر مرز از قلاع پرتقالیها بچنگ آورده‌اند و این غنائم در تمام شهرهای ایران منجمله اصفهان توزیع شد در گوشه در حرمسرا دو پایه ستون مرمر بسیار زیبا و گرانبهایی است که از خرابه‌های تخت جمشید آورده‌اند.^{۸۴}

چنانچه از این نوشته‌ها که مربوط به حدود سه قرن پیش است بر می‌آید در اواخر حکومت صفویه سلاحهای جدید حداقل شناخته شده بوده و شاید پیش از آنکه کاربردی نظامی داشته کاربردی تشریفاتی و تجملی یافته بوده است باز در همین کتاب چنین می‌خوانیم "... جز بندرت و برای امر مهمی کسی را حق دخول در ناظم خانه نیست. یک کلید متعلق به وزیر اعظم و یک کلید متعلق بوزیر دارالسلطنه و یک کلید نیز در دست جبه دارباشی است - این سه نفر آنرا مهر و موم می‌کنند از این جهت بدون حضور دو نفر دیگر نمی‌توان در آنرا باز کرد .

من دو دفعه داخل آن شده‌ام و مخصوصاً دفعه دوم بخوبی تماشا کردم زیرا شب آنروزی بود که شاه سلیمان می‌خواست آنجا را به زنان خود نشان دهد .

در آنجا بهترین و قیمتی‌ترین جواهرات را مرتب کرده، گسترده‌اند. این خزانه به مخزن بزرگ تقسیم می‌شود که هر یک دارای تالار بزرگی است که گنبدی در آن بنا شده و غلام گردش‌های مربعی در اطراف آن به ارتفاع دو پا و به عرض پانزده پا قرار داد و چهار اطاق بزرگ نیز در گوشه آنست. در مخزن اول مقدار زیادی اسلحه است - خرمن‌هایی از شمشیر و تفنگ‌های فتیله‌ای و کمان و ترکش‌های پر از تیر در آنجا انباشته است چون هوای ایران خشک و ترسی از زنگ زدن اشیاء فلزی نیست لذا مانعی ندارد که این اسلحه را بدین ترتیب توده کنند . میان این توده‌های بزرگ اسلحه عراده‌های توپهای قابل توجه و زیبا است که روی صفه چسبیده به دیوار قرار داده‌اند .

سلاح‌های قیمتی مرصع و طلاکاری و نقره کاری و سلاح‌هایی که به انسان یا به اسب می‌پوشند در صندوق قرار می‌دهند . میان این‌ها اسلحه‌های کامل ساخت اروپا است که در ظرف دو قرن اخیر بشاهان ایران تقدیم شده است. در همین مخزن ساعت‌های بهادار شگرفی که برخی هفت پا ارتفاع دارد دیدم هزاران طپانچه قیمتی و نیز از بهترین مصنوعات جهان من جمله مصنوعات آلمان و ایتالیا و چین و غیره در آنجا دیده می‌شود و هم چنین انواع و اقسام کره و گلوله و عینک و دوربین و تابلوهای زیبا و غیره نیز بسیار است که سلاطین

مغرب و نمایندگان شرکت‌های اروپائی تقدیم داشته‌اند.

میان اسلحه‌های مختلف تفنگ‌های ایرانی چنگال دار مستور از طلا و توپها و زنبورک‌های فیروزه و یاقوت نشان و زره‌ها و سپرهای عالی دیده‌ام که واقعاً می‌توان آنها را شاهکار صنعت نامید.^۱

شاید این گزارش‌ها بتواند تا حدودی ما را به نگاه صفویان نسبت به سلاح بخصوص تفنگ و توپ نزدیک سازد امروزه بخوبی نمی‌دانیم صفویان چه میزان این اسلحه جدید را جدی تلقی کرده بودند چرا که بهر حال این سلاح جدید از آغازین روزهای حکومت آنان برای آنان پیکی تحقیر کننده و تلخ به حساب می‌آمد. بنا به روایت سرهنگ دوم ویلسن مولف کتاب خلیج فارس کمی بعد از این وقایع شاه اسمعیل از پادشاه هرمز خراج سالیانه را مطالبه می‌نماید و وی در اینباب از آلبوکرک کسب تکلیف می‌کند - آلبوکرک در جواب مقداری گلوله توپ و باروت و تفنگ از کشتی‌ها خارج نموده به نماینده ایران می‌دهد و به شاه اسمعیل پیغام می‌فرستد که پادشاه پرتغال به ما دستور داده است غیر از این اشیاء به دشمنان خود چیزی ندهیم.

... در ۱۵۱۵ بواسطه طغیانی که در جزیره هرمز رخ نموده بود آلبوکرک آنجا را قطعاً متصرف می‌گردد و پرچم دولت پرتغال بر فراز قلعه هرمز افراشته می‌شود... بنا به گفته سرهنگ دوم ویلسن پس از این وقایع سفیری از جانب شاه اسمعیل به هرمز می‌آید و با آلبوکرک عهدنامه می‌بندد که به موجب آن تسلط پرتغالیها در جزیره هرمز از طرف شاه اسمعیل به رسمیت شناخته می‌شود به شرط اینکه پرتغالیها مواد پایین را مجری دارند.

ا- نیروی دریائی پرتغال در لشکرکشی ایران به قطیف و بحرین مساعدت نمایند.

ب- پرتغالیها در خاموش کردن اغتشاش و شورش گران به شاه کمک نمایند.

ج- ایرانیها و پرتغالیها با هم متحد شده بر ضد عثمانیها بجنگند.

به این ترتیب رفته رفته پرتغالیها در جزایر و سواحل ایران قلاع و استحکامی تاسیس نموده و متجاوز از یک قرن در آبهای خلیج حکمفرمایی مطلق پیدا می‌کنند. اما این حقایق و سرافکنندگی برای صفویان بهمین صورت ادامه نیافت بلکه شواهد تاریخی نشان می‌دهد که آرزوی ساخت سلاح و دست‌یابی به سلاح جادویی آنزمان همچنان ذهن حکمرانان را به خود مشغول داشته بود گرچه برای دست‌یابی به توپ و تفنگ هر قیمتی را حاضر بودند پردازند.

... همراهان شرلی همه از اهل نظام بودند و چند نفر از ایشان در توپ ریزی و اسلحه‌سازی مهارت داشتند و از وجود اینها برای سازمان جدید ارتش و تهیه توپ و تفنگ و آموختن مشقهای تازه جنگی به سربازان ایران استفاده کامل شد.

گرچه ماموریت این دو برادر از طرف دولت انگلیس رسمیتی نداشت ولی بطوریکه از نوشتجات مورخین انگلیسی معلوم می‌شود مقصود اساسی این دو برادر در خدمت دولت

ایران این بود که شاه عباس را وادار نمایند با دول مسیحی اروپا علیه عثمانیها متحد شود و بعد باب تجارت بین ایران و انگلیس را مفتوح سازند.

... در آغاز سلطنت شاه عباس لشکر ایران عبارت از ۶۰ هزار سوار قزلباش بود که بهیچ وجه صورت قوای منظمی را نداشته و فقط از رؤسای مستقیم خود تمکین می نمودند و شاه عباس برای اینکه از نفوذ و اعتبار سرکردگان قزلباش بکاهد و قوای منظمی ایجاد کند که در تحت امر مستقیم خود وی باشد عده آنها را به ۳۰ هزار نفر تقلیل داد و در عوض سپاه جدیدی مرکب از ۲۰ هزار سوار و ۱۲ هزار پیاده ایجاد نمود که تمام حقوق و اسلحه و تجهیزات آنها از طرف دولت پرداخته می شد.

در نتیجه این احترام نیروی ایران در ابتدا به دو قسمت منقسم می شد قوای سلطنتی که به خرج دربار سلطنت نگاهداری می شدند و تحت امر مستقیم شاه بودند. قوای محلی که حکام در ایالات و ولایات بخرج خود تهیه و نگاهداری می نمودند. ولی چون از نبرد چالدران احتیاج مبرم ارتش ایران به تفنگ و مخصوصاً توپ محسوس شده بود و معلوم بود که شیوه های جنگ سواره قدیم در مقابل ارتشهای منظم مؤثر نمی باشد به اینواسطه الله وردیخان که در آنموقع فرماندهی قوای سلطنتی را بر عهده داشت در صدد اصلاح ارتش و تهیه اسلحه جدید برآمد و برای بازشدن پای اروپائیان به ایران و آمدن برادران شرلی کمک عمده به انجام این مقصود نمود. چنانکه به مساعدت آنها کارخانه های اسلحه سازی و توپ ریزی بزرگی در اصفهان ایجاد شد و جبهه خانه دولتی دایر گردید. کارخانه توپ ریزی اصفهان حتی تا ۱۸۰۹ به معروفیت خود باقی بود.^{۱۱}

اما همانطور که در صفحات قبل ملاحظه گردید خیلی زود این شوق و اشتیاق ساخت سلاح به شوق و شور ترقین سلاح تبدیل شد و همانطور که ذکر آن رفت با فاصله اندکی سلاح ها از رزم به بزم آمدند و در کنار مجسمه ها و سرستون های مرمرین قرار گرفتند و خود جزء آذین جشن و پایکوبی شدند و شاید برای هر کس جای شگفتی باشد که با آنهمه تجربه تلخ و گزنده که صفویان نخستین از عدم دسترسی به صنعت ساخت اسلحه جدید داشتند و با آن بهای گزافی که برای دست یابی به آن صنعت پرداختند که هنوز جهان اسلام نتوانسته تاوان آن بی سیاستی یا بدسیاستی های صفویه را بپردازد چرا برای پیشبرد صنعت اسلحه سازی تلاشی نکردند و اگر کردند نتایج آن جز در سالهای نخستین و متوقف ماندن پیشرفت های اولیه چیزی نبود و هر چه تلاش شد بجای آنکه درون لوله و تفنگ کاری صورت پذیرفته باشد روی لوله و قنداق تفنگ به جواهر کوبی و نقش و نگار سازی پرداختند همان صنعت یا هنری که بیشتر به کار بزم می آمد تا رزم.

شاید گفته شود که دلیل پیشرفت اروپا در اسلحه سازی مربوط به انقلاب صنعتی و پیشرفت های علمی بخصوص علوم تجربی و از همه مهمتر میدان تحقیق و پژوهش است. چیزیکه در ایران آنروز را کد ساکت و آرام بود.

شاید "... سمت راست آن کتابخانه و صحافی است «میرزا مقیم» رئیس این کتابخانه بود و این همان شخصی است که شاه عباس ثانی او را در سال ۱۶۵۷ میلادی بعنوان سفارت به دربار پادشاه کلکته فرستاد. تالار کتابخانه برای این منظور بسیار کوچک است زیرا طول آن بیست و دو پا و عرض آن دوازده پا است و دیوارهای آن از پائین ببالا دارای طاقچه‌هایی است که عرض هر یک پانزده یا شانزده «پوس» است کتابها را در این طاقچه روی هم می‌چینند، طرز ترکیب کتابها از روی قطر مجلدات و بزرگی و کوچکی آنها است بدون اینکه نکات دیگری را چنانکه در کتابخانه‌های ما برای تنظیم کتب مراعات می‌کنند در نظر بگیرند - نام مؤلفین در پشت کتاب نوشته شده است. پرده دولایی که از سقف آویخته است این طاقچه‌ها را پوشانده بطوریکه شخص وارد آنها را نمی‌بیند و فقط پرده‌های مزبور و صندوقهاییکه ارتفاع آنها چهار پا و کنار دیوارها قرار دارد و پر از کتاب است دیده می‌شود.

کتابهای این کتابخانه سلطنتی عبارتند از کتب فارسی - عربی ترکی و کوفی. من از کتابدار خواهش کردم کتابهاییکه به زبان‌های مغرب زمین است بمن نشان دهد. جوابداد دو صندوق از این نوع کتب موجود است که هر یک پنجاه یا شصت جلد کتاب دارد و مجلدات بزرگ آنرا ارائه داد - اینها کتب مذهبی کاتولیک و کتابهای تاریخ و ریاضی بود. کتب دسته اول از غارت جزیره «هرمز» و کتب دسته دوم از چپاول سفارتخانه «هلشتین» که در هفتاد یا هشتاد سال قبل شده است به چنگ آمده زیرا منشی این سفارتخانه موسوم به "ولناریوس" کتابخانه ذی‌قیمتی داشته است.^{۱۲}

در اینجا تلاش ما بر آنست تا آنجا که ممکن است به آرزوی ساخت سلاح و دلایل آن در تاریخ کشور خود نزدیک شویم و در عین حال عوامل بازدارنده را نیز مورد بررسی قرار دهیم. آنچه تاکنون ذکر شد تاثیر تجربیات تاریخی کشور ایران در رویارویی با سلاح جدید بود که تأثیرات پیچیده‌ای بر باورها و آرزوهای استقلال طلبانه نهاد. با وجود این فرهنگ و اخلاق سنتی نیز در برابر این سلاح جدید مقاومت می‌کرد پیر دولوال که در ۱۶۱۷ میلادی به ایران آمده و تا ۱۶۲۲ یعنی مدت شش سال تمام در ایران بسر برد و در بعضی لشکرکشی‌ها همراه شاه عباس بوده و اطلاعات جامعی از اوضاع آنروز کسب نموده بود در سیاحت نامه خود سازمان ارتش جدید ایران را به شرح زیر می‌نویسد:

۱- پیاده نظام.

تفنگ چیلر - جدیدترین عده‌های پیاده ایران که به اسم تفنگ ایران خوانده می‌شد تقریباً بر روی اصول نظامی کشورهای مغرب تشکیل و تربیت شده بودند - اکثر افراد آنها از بین دهاتیان گرفته می‌شد و جیره و حقوق خود را از دربار سلطنت می‌گرفتند. در ابتدا این عده بحال پیاده جنگ می‌کردند - بعد بواسطه وسعت زیاد کشور در راه پیمائی‌های معجل آنها را مجبوراً سواره حرکت می‌دادند. و به اینواسطه رفته رفته بحال سواره هم جنگ

می کردند. اسلحه آنها عبارت از تفنگ فتیله و دارای دوشاخه‌ای بود که زیر لوله بوسیله بستنی به ساق قنடاق متصل و در موقع تیراندازی مثل پایه به زمین تکیه داده میشد و سربازان بحال بزانو تیراندازی و با اتکاً می نمودند. تیرهای آنها خیلی دقیق و خطرناک بود و در حال سواره هم بطور قیقاج تیراندازی می نمودند.

افراد آنها رشید و پرطاقت و فداکار بودند و عده‌شان مجموعاً از ۲۰ هزار نفر تجاوز نمی کرد. فرماندهان آنها با اسم «تفنگچی لر آقاسی» خوانده می شد.

۲- سواره نظام

آ- قوللر

افراد این طبقه از غلامان گرجی، ارمنی، چرکسی، داغستانی و غیره تشکیل یافته که غالب آنها را بعنوان هدیه و پیش کش برای سلاطین می آوردند یا خودشان مستقیماً خریداری کردند. اینها از سن طفولیت در دستگاه سلطنتی بار می آمدند و در واقع به منزله خانه زاد و طرف توجه مخصوص شاه بودند.

افراد این طبقه جزو سوار بودند و به حال سواره می جنگیدند اسلحه آنها مختلف بعضی با تفنگ فتیله‌ای و برخی به تیرو کمان و شمشیر و تبر زین مسلح می شدند. فرمانده آنها به اسم «قوللر آقاسی» خوانده می شد.

عده آنها مجموعاً در حدود ۱۵۰۰۰ نفر و از خزانه سلطنتی حقوق کافی دریافت می داشتند.

ب- قزل باش

قدیمی ترین قسمتی که از زمان شاه اسماعیل اول تشکیل یافت عبارت از قزلباشها بودند و در ابتدا موفقیت پادشاهان صفوی بیشتر بدست افراد این قسمت حاصل شده بود. قزلباشها از هفت طایفه معتبر، شاملو، استاجلو، بهارلو، تکه‌لو، افشار، ذوالقدر و قجر تشکیل می شوند و اکثر از نجبا و اصیل زادگان محسوب و لقب بیکی داشتند. قزلباشها عموماً سواره جنگ می کردند و اسلحه آنها تا آخر هم عبارت از تیرو کمان و شمشیر و سپر بود. به تفنگ فتیله‌ای بنظر حقارت می نگریستند و استعمال آنرا منافی جوانمردی و شجاعت می پنداشتند اما بعضی از آنها بدون اینکه از اسلحه قدیمی دست برداشته باشند تفنگ هم بدوش می انداختند افراد قزلباش سرآزاد و تقریباً مستقل بودند و تا موقعی که حقوقشان از طرف رؤسا مرتباً پرداخته می شد سر خدمت حاضر بودند، ولی بمیل خود می توانستند از خدمت کناره گیری نمایند^{۱۳} ارتش صفویه قسمتهای دیگر مانند گارد سلطنتی، توپخانه و نسقچیلر هم داشت اما نکته قابل ذکر همان بود که مهم ترین و اصیل ترین بخش از ارتش یعنی قزلباشها که حتی بعد از حکومت صفویه یعنی در دوره افشاریه و زندیه و قاجاریه نیز نقش‌های اساسی در نیروهای نظامی و تصمیم گیری‌ها داشتند به لحاظ فرهنگی نتوانسته بودند باورهای خود را با سلاح جدید و کاربرد آن تطبیق داده و

بقول معروف با آن کنار بیایند و در آن زمان اگر صنعت گر ایرانی می توانست یا می خواست در جهت رشد و توسعه و تکامل سلاح آتشین بکوشد با تشویق و استقبال برجسته ترین و اصیل ترین بخش از نیروهای نظامی روبرو که نمی شد هیچ بلکه مورد تمسخر یا بی مهری نیز قرار می گرفت و این در شرایطی بود که مردم و شاید بخش مهمی از نیروهای حکومتی در آرزوی دفاع از استقلال کشور خود می سوختند. بدین ترتیب سال های طلائی که فرصت مناسبی بود یکی پس از دیگری سپری شد و این در حالی بود که غرب روز به روز در تکامل سلاحها و ابزار و ادوات جنگی می کوشیدند تا اینکه حکومت صفویه در ضعف و سستی سقوط کرد و پس از چندی یک سردار نظامی بنام نادر افشار حکومت ایران را به دست گرفت نادر شاه نیز با اینکه فردی نظامی و جنگجو بود بیش از آنکه به اهمیت نقش اسلحه توجه کند به تاکتیک های نظامی توجه می کرد. ولی باز هم تاریخ تکرار شد و آنچه سالیان قبل به سر شاه اسماعیل صفوی آمد یکبار دیگر بر سر نادرشاه فرود آمد. در نبرد کرکوک که به سال ۱۱۴۵ هـ ق بین قوای نادر و عثمانی ها بوقوع پیوست باز هم برتری سلاح و مشخصاً توپخانه تعیین کننده بود. "... قوای قوپال عثمان پاشا مرکب از ۷۰ هزار نفر پیاده «هنگ های ینگگی چری و روملی» و ۳۰ هزار سوار و توپخانه کافی بوده است. قوای نادر مرکب از ۱۰ هزار پیاده جزایرچی و قره چورلو و ۳۰ هزار افشار، ترکمن و افغانی با تعدادی توپ کوچک و زنبورک که روی شتر حمل می کرده اند و جمعی از سوارهای عرب بود. پس پیاده نظام عثمانی و توپخانه آن بر قوای نادر تفوق قطعی داشته اما سواره نظام نادر از حیث کمیت و کیفیت بهتر از سواره نظام عثمانی بوده است.

... در این نبرد توپخانه عثمانی موفقیت شایانی حاصل نمود در صورتیکه توپهای کوچک و زنبورک های نادر که بر روی شتر بسته بودند نسبت به توپ های عثمانی تأثیری نداشت...^{۱۴}

تجربه ها بدون کوچکترین درس عبرتی تکرار می شد و سالها سپری می شدند و فاصله صنعتی ما با جهان در حال پیشرفت روز به روز بیشتر و بیشتر می شد و به شواهد تاریخی باید گفت وضع نیروهای نظامی ایران روز به روز آشفته تر و بهم ریخته تر می شد اما به لحاظ فردی هنوز ارزشهای گذشته، سلحشوری ها، ارزش های حماسی در آن زنده بود اما سلاحهای جدید در سرنوشت جنگهای جهان تأثیری نهاده بودند که سلحشوری های فردی و دلاوری های انفرادی بهیچ وجه نمی توانست در سرنوشت جنگ تغییری ایجاد کند.

در دوران حکومت زندیه هیچ اتفاق قابل ذکری در این باره رخ نداد جنگ و گریزهای داخلی و نزاعهای فصلی چون همیشه ادامه داشت اما حکومت زندیه با وجودیکه برای مردم ایران خاطره خوشی از خود برجای نهاد و نسبت به حکومت های پیشین و پسین کمتر شمشیر خود را بر قلب ملت فرو برد اما خود در پهنه جهانی، مانند خواب نیمروزی بود. نه

جهان آنروز را شناخت و نه جایگاه خویش را. دنیای غرب به سرعت در حال پیش روی بود و ایران مشغول ساختن و پرداختن شاه نشین ها و تالارها و ایوان ها بود و بساط عیش و نوش هائی را که دیگر شاهانه نبود بلکه مربوط به وکیل الرعایا می شد فراهم می نمود^{۱۵}. در دوران زندیه تنها به مبارزات چریکی میرمنا در خلیج فارس برمی خوریم که همانقدر که برای مردم جنوب قهرمانانه و دلیرانه است برای مورخین غربی خصمانه و تنفرانگیز، بهر حال حدود هشت سال میرمنا در آبهای خلیج فارس با هلندی ها، انگلیسی ها و ... خارجیان و بیگانگان به نبرد پرداخت و در آخر امر خارجیان با حکومت زندیه همدست شده و او را دستگیر و به بدترین وجهی به قتل رسانیدند.

در موقعی که ایران بر ضد روس وارد جنگ شد هیچگونه ارتشی که از حیث سازمان شبیه به ارتشهای اروپائی باشد وجود نداشت عده اصلی ارتش عبارت از سواره های چریکی بود که فقط در مواقع جنگ احضار می شدند و تعداد سواره ها را نویسندگان و سیاحان اروپائی به تفاوت از ۱۲۰ هزار تا ۱۵۰ هزار نفر ذکر کرده اند ... سیاح فرانسوی «آدرین دوپره» که در ۱۸۰۷ و ۱۸۰۹ به ایران آمده شیوه جنگی سوارها را اینطور تعریف می کند:

سوارهای ایران در حال تاخت و با زبردستی شگفت آوری تیراندازی می کنند و چون در قیفاج مهارت تام دارند در روی زمین بهر سمتی که خواسته باشند برگشته و تیر می اندازند. شیوه رزمی اینها جنگ و گریز سوارهای معروف پارت را بیاد می آورد که در حال فرار سربازان رشید رومی را زیر باران تیرهای خود عاجز و بیچاره می کردند.

... پس از ورود هیئت نظامی فرانسه به ریاست سرتیپ کاردان توسط افسران فرانسوی دو لشکر پیاده نظام بطرز اروپائی تشکیل داده شد که یکی موسوم به لشکر سرباز و دیگری لشکر جان باز بود. دوازده هنگ سرباز هر هنگی مرکب از یک هزار نفر تحت فرماندهی عباس میرزا ولیعهد وقت تشکیل و بیشتر افراد آن آذربایجانی بودند. در جزو عده عباس میرزا یک قسمت سوار منظم به تعداد ۱۲۰۰ نفر و یک قسمت توپخانه صحرائی مرکب از ۲۰ عراده بود که وضعیت خوبی نداشتند.

... این ارتش جوان که تازه می رفت با مشقهای نظامی آشنا شود البته نمی توانست با قوای منظم، ورزیده و جنگ آزموده روسها همسری بکند و در جلو حملات با نظم ایشان مقاومت نماید^{۱۶}. اینکه یک ارتش جوان در آغاز کار نمی تواند از پس یک ارتش کار کشته برآید روشن است اما آنچه باعث اینهمه افت و خیز و تاسیس و انحلال ارتش در ایران شد پیش از آنکه دلایل سیاسی، نظامی داشته باشد شاید لازم باشد که به دلایل فرهنگی آن توجه شود "بن تان" یک افسر فرانسوی که در سال ۱۸۰۷ در ایران به سر می برده و در اردوگاه عباس میرزا نقش یک مستشار عالیرتبه را بعهده داشته چنین می نویسد: "نظام جدید در ایران، از جانب ایرانیان نگران نبودم چون مطمئن بودم که از اثرکها تقلید نخواهند کرد و بزای من که مامور نظم قشون بودم اشکالاتی در این زمینه پیش

نخواهد آمد. بخصوص چون تغییرات و تشکیلات جدید مخالف منافع کسی نبود و فقط ممکن بود عده‌ای از روسایی که از سازمان یک ارتش منظم بی‌اطلاع بودند و ارتقاء و موفقیت خود را برای احراز مقامات و مدارج نظامی در مخاطره می‌دیدند از اوضاع جدید نگران شوند. بنابراین انتظار نداشتم که کسی با تغییراتی که من پیشنهاد می‌کردم مخالفتی ابراز دارد. عدم ثبات اخلاق این مردم مانند بچه‌هایی که درس خود را بخاطر بازی ترک می‌کنند مسائل بسیار مهم را بخاطر یک تمرین ساده و تفریحی رها می‌کردند. شاهزاده نیز با وجود همه محاسن از این عیب مبرا نبود. یکبار با وجود علاقه زیادی که به تمرین پیاده نظام داشت مدت هشت روز این تمرین را به عقب انداخت تا من طرح قلعه‌یی را برایش آماده سازم. یک ربع بعد از اینکه دستور تهیه این طرح را بمن داده بود و من فقط فرصت کرده بودم مقداری کاغذ و وسایل کار فراهم آورم می‌پرسید که آیا طرح قلعه آماده است یا نه. و با وجود همه سعی من در اتمام این کار، روزی ده بار از این گونه سئوالات می‌کرد.^{۱۷}

اما این یکی از اشکالات دیرینی است که گویا هنوز هم چندان تغییری در آن بوجود نیامده است اما مشکل اساسی دیگری وجود داشت و آن جلوه‌های مختلف خودخواهی، خودپسندی، فردگرایی بجای جمع‌گرایی الویت دادن به پیروزیهای فردی بجای پیروزیهای جمعی و قومی و ملی بود چیزی که در صدر اسلام کاملاً خلاف این مسیر طی می‌شد. یعنی پیروزی مسلمین در اولویت قرار داشت و تمام گذشت‌ها و ایثارهای فردی در جهت دست‌یابی به پیروزی اسلام و مسلمین بود اما این صفت برجسته در دورانی که از آن یاد می‌کنیم کاملاً وارونه شده بود و هر کس خود آگاه یا ناخود آگاه در راستای نمایش دلاوری‌ها و سلحشوری‌های خود بود.

".... تمرین‌های نظامی بسیار مختلفی را تماشا کردم از جمله شلیک کردن سربازان در حین سواری و تیراندازی با تیرکمان که بخصوص مشغول کننده است. شاهزاده در این فنون از سایرین ماهرتر است، چندین بار در خط معینی تاخت کرد و هر بار که از مقابل کلاهی که در سی قدمی آن خط قرار داشت می‌گذشت برمی‌گشت و با تفنگ به آن شلیک می‌کرد. این تیراندازی را بسیار انجام می‌داد. شاهزاده بخصوص با تیرکمان مهارت دارد و حتی از ورزیده‌ترین سواران ترکمن بهتر تیراندازی می‌نماید. ترکمنها تنها سربازان ارتش ایران هستند که هنوز از این سلاح استفاده می‌کنند^{۱۸}". با وجودیکه این نمایشات بسیار سرگرم کننده و مشغول کننده بوده است اما از دید افسران و نظامی‌های آنروز جهان غرب فاقد اهمیت نظامی بوده است چون سرنوشت نبردهای آنروز بگونه‌ای دیگر رقم زده می‌شد و اگر نقش فرد اهمیتی می‌یافت در ارتباط با جایگاه او در دل یک ارتش منظم و قدرتمند بود و به تنهایی فرد ارزش چندانی نداشت. "بنا به دستور شاهزاده آن روز تقریباً ده هزار نفر برای تمرین جنگی آماده شده بودند. بی‌نظمی آنان غیر قابل

تصور می نمود، نه رئیس وجود داشت و نه مرئوس و در میان آشفتگی و هرج و مرج افراد بی هدف تیر می انداختند و هر کس بکار خود مشغول بود بطوری که تشخیص صفوف از همدیگر غیرممکن بود و در نتیجه فقط سروصدا شنیده می شد و لباسهای سوخته به چشم می خورد. هنگام غروب طرفین از هم جدا شدند و همگی خسته به اردوگاه برگشتیم^{۱۹}. بی نظمی بلای بزرگی بوده و هست و اهمیت ندادن به کاربرد نظم نیز در آنزمان و شاید تا کنون یکی از بلاهای مهم فرهنگی ما بحساب می آید بی نظمی در جنگ چهره زشت خود را آشکار می کند اما بی نظمی تنها یک معضل نظامی نیست بلکه در تمام شقوق زندگی نظم کاربرد دارد.

"... وقتی به محل اردوگاه جدید رسیدیم نه افرادی که برای کمک لازم بود حضور داشتند و نه وسائل لازم از قبیل طناب و بند و غیره را که قبلاً دستور تهیه آنها را داده بودم فراهم کرده بودند، ولی بدون احساس یاس و ناامیدی به کار مشغول شدم و با پافشاری زیاد موفق گشتم محل را برای اتراق اردو بطور منظم آماده سازم. وقتی شاهزاده از راه رسید خیلی خوشحال شد، همه جا را بازدید کرد و در جلوی خیمه من که رسید چندین بار با صدای بلند فریاد زد "بارک الله" سپس یک نفر را نزد من فرستاد تا ضمن ابراز تشکر و تبریک مراتب خشنودی شاهزاده را رسماً بمن ابلاغ کند همه این احساس را داشتند. فرد فرد ایرانیان متوجه برتری این نظم و ترتیب جدید شده بودند چون اکنون به آسانی می توانستند میان چادرها راه خود را پیدا کنند. بنظر من عجیب می آمد ملتی که از بدو خلقت در زیر چادر زندگی کرده است چگونه برتری این نظم را بخودی خود کشف نکرده است"^{۲۰}

شگفتی این افسر فرانسوی هنوز از اخلال این سطور بخوبی آشکار است اما بجز بی نظمی یا اهمیت ندادن به نظم مسائل دیگری نیز بعنوان زیربنای نابسامانی ها بود و شاید بی توجهی به اهمیت نظم نیز ناشی از همان نگرش و نگاهها باشد.

"... اغلب به دیدن من می آید و پرسش های بسیاری می کند. من با میل به او پاسخ می دهم و او را از اوضاع مطلع می سازم ولی مطمئن هستم که هرگز از این اطلاعات استفاده نخواهد کرد چون اهالی این مملکت بطور کلی پشت کار ندارند..."^{۲۱}

روزها و ماهها سپری می شدند و جنگ و گریز با همسایه شمالی ادامه داشت. اما نگرش به جنگ و ستیز همچون سابق و به شیوه شاهنشاهی بود همه چیز در فرد خلاصه می شد شاه و شاهزاده تلاش می کردند تا کاملاً قهرمان و برتر نموده شوند.

"... و روز بعد به حضور وزیر و شاهزاده بار یافتم. از اینکه شاه و وزرا تصمیم به ادامه جنگ نگرفته بودند اظهار دلتنگی می کرد و شاکی بود که فصل مناسب برای حمله را از دست خواهد داد، این بار بیش از قبل به مناعت طبع و در ضمن جاه طلبی شاهزاده پی بردم.

... ولی متأسفانه فرصت مناسب برای جنگ از دست می‌رود ما به شاهزاده و هشت نفر از نجیب زادگان جوان تعلیمات نظامی و طرز بکار بردن سلاحهای جدید را می‌آموزیم. در همه تمرینها شاهزاده از همه باهوش‌تر و ماهرتر است.^{۲۲}

با وجود این هوش سرشار هنوز کاربرد سلاح‌های جدید در افکار رهبران و بزرگان قوم بویژه شاهزادگان معلوم نبود. چرا که بهرحال عباس میرزا در دامان فرهنگ شاهنشاهی پرورش یافته بود و آنقدر که به استکبار و تکبر اهمیت می‌داد به واقعیات توجه نمی‌کرد تشریفات که خود جلوه‌ای از فرهنگ استکبار است در دوره قاجاریه کاملاً بچشم می‌خورد "هنگام مراجعت به اردوگاه زنبورکخانه جلوی شاهزاده حرکت می‌کرد و شلیک می‌نمود شاهزاده سوار بر اسب در میان دو ردیف پیاده نظام می‌گذشت و سوارنظام از عقب می‌آمد."^{۲۳}

سلاحهایی که می‌بایست باعث ترس دشمنان ایران می‌شدند کاربردی دیگر یافته بودند و باعث ترس و وحشت رعایا و ساکنین ایران شده بودند " ... ورود ما به شهر تبریز بتشریفات خاص و بکمال افتخار انجام گرفت زنبورکخانه و سوار نظام مخصوص شاهزاده در جلو در دو طرف وی راه می‌رفتند و شلیک می‌کردند و سر و صدای عجیبی راه انداخته بودند شاید با مشاهده چنین نمایشی بوده است که سیاحان اروپایی به اشتباه نوشته‌اند که اگر کسی هنگام حرکت پادشاه سعی کند به او نزدیک شود اطرافیان شاه او را می‌کشند."^{۲۴}

و چنانچه در سالهای بعد شاهد آن خواهیم بود توپ و توپخانه همین کاربرد را نیز از دست می‌دهد و به توپ مروارید تبدیل می‌شود که محل دخیل بستن زنان نازا و عقیم یا دختران ترشیده یا محل بست نشستن چاقوکشان و دزدان می‌شود سلاحی که می‌توانست نقشی اساسی در دفاع از ایران و کشورهای اسلامی ایفا کند.

"در جلوی دروازه دسته‌های رقص و نوازنده و بند باز اجتماع کرده مشغول نمایش بودند. بعضی از بندبازها بسیار ماهر بودند و کمان‌های عظیم را با زنجیرهای سنگین و ضخیم می‌بستند که مانند قوسی منحنی می‌شد و از میان آن می‌پریدند. در همه طول راه به شاهزاده انواع شیرینی تعارف می‌شد، خیابان‌های تبریز را با پارچه‌های گرانبها آذین بسته بودند. گاه گاه زنان بر پشت بامها جمع شده فریاد می‌زدند. "قربانت گردم" ولی نگهبانان آنها را فوراً بمیل یا به زور بداخل خانه می‌راند. هنگامی که شاهزاده به قصر خود رسید صدای شلیک توپ شنیده شد که ورود او را اعلام داشت"^{۲۵}

شکست ایران از روسیه منجر به پذیرش عهد نامه سنگین ترکمانچای از جانب ایران شد و تمام جشن‌ها و چراغانی‌ها برای مدتی به فراموشی سپرده شد و تلخی این شکست و پی آمدهای مذلت بار آن تأثیری عمیق بر افکار و احساسات ایرانیان نهاد اما حاکمان برای جبران آن شکست باز هم به همان راه شاه عباس صفوی یعنی وابستگی هرچه بیشتر به

ستوان الکس بارنز در سفرنامه خود در باره عباس میرزا چنین می نویسد : "او درباره مزایای غیرقابل قیاس حمایت بریتانیا از ایران صحبت کرد و از من تقاضا کرد که در مراجعت به وطن وضعیت فعلی او را تشریح کنم ... ولی به هدف شاهزاده توجه کنیم که گفت: بنابراین من استحقاق بهره مند شدن از کمک بریتانیا را دارم^{۲۶}. البته مستشاران نظامی اروپائی مانند همیشه به حمایت پادشاهان و سلاطین ایرانی کمر همت می بستند .. و بیش از چند ساعتی به روشن شدن سرنوشت قلعه نظامی نمانده بود که امیر قلعه بدون قید و شرط تسلیم شده بود . قوچان دژ مستحکمی است که پیرامون آن به یک ونیم مایل بالغ می شود و یک پادگان هشت هزار نفری از آن دفاع می کرد و یورش به آن احتمال داشت که با خونریزی همراه باشد و سقوط این دژ را باید به افسران اروپائی نسبت داد که دانش و مهارت آنان با تحمل مشقت و کوشش ایرانیان تقویت شده بود .

... اگر به جای امیر قلعه باشیم با توپخانه ای مرکب از ۳۵ عراده توپ و چهار تاسی و دو نفر توپچی و با حداکثر کارآئی شکست را در مقابل قوای عباس میرزا مایه ننگ نمی دانم.^{۲۷}"

این وضع بعدها نیز بارها و بارها تکرار شد یعنی سلاح های ساخت اروپا برای درهم شکستن مقاومت یاغیان یا آزادیخواهان داخلی بکار گرفته شد یعنی اسلحه ای که قرار بود کاربردی خارجی داشته باشد کاربردی داخلی یافت. اما تولید سلاح کم کم رو به کاهش نهاد و بجای آن واردات سلاح رایج گشت. دوره قاجاریه از این لحاظ سرشار از خواهش و تمناهای خرید و گدائی اسلحه از انگلیس و روس و فرانسه است و باز مانند همیشه این سلاح ها هستند که کمی دیرتر می رسند یا بعضی قطعاتشان اشتباهی ارسال شده اند. یا چون ایران با یک کشور دیگر در حال جنگ است اسلحه ارسال نمی شود. در نامه ای که جان نیکول رابرت کمبل ایلچی دولت انگلیس به عباس میرزا می نویسد در مورد مضرات عزیمت نایب السلطنه «عباس میرزا» به خراسان و لزوم بازگشت به آذربایجان و عدم رضایت دولت انگلیس از این سفر چنین می نویسد: "... دولتخواه آنچه تصور و تفکر می کند و از وجنات اوضاع احوال ملاحظه می نماید در عواقب این سفر خیریت اثر بجز اختلال و ضرر چیز دیگری نمی بیند. به صلاح اقرب و انسبتر است که زیاده برین، این سفر به طول نیانجامد چرا که هرچه امتداد این سفر بیشتر باشد ضرر و خسارت آن از جهت سرکار اقدس والا بیشتر خواهد بود درین روزها که تاتار رسید امنای دولت علیه انگلیس شرحی به دولتخواه نوشته بودند. از مضمون شرح مزبور مشخص و معلوم گردید که دولت انگلیس بنا به دوستی که به حضرت والا دارند، اصلا راضی به این سفر که حضرت اقدس والا پیشنهاد خاطر مبارک ساخته نیستند، به دولتخواه نوشته اند که ما همیشه طالب پیشرفت کار و بلندی اقبال و بختیاری حضرت والا بوده و می باشیم لیکن آنچه تصور می کنیم درین

سفر هیچ فایده و منفعتی از برای سرکار اقدس والا مشاهده نمی کنم اگر فایده ملاحظه می شد به همه جهت راضی و خشنود بودیم لاغیر از خسارت و اختلال فایده دیگر متصور نیست. این مطالب را نیز به دولتخواه نوشته اند که: ما از دوستی قدیم که با دولت بهیه ایران داریم هرگز این توقع را از کارگزاران سرکار اقدس والا نداشتیم که در این سفر غیره راه پیدا نماید و داخل در این سفر باشد تا به حال هرگز این قسم رفتارها از امنای دولت علیه ایران ندیده بودیم. در باب سرکردگان و ده هزار قبضه تفنگ رای امنای دولت بهیه انگلیس آنست که تفنگ های مزبور را در آذربایجان تحویل کارگزاران سرکار اقدس والا نمایند و در جای دیگر راضی نخواهند بود. تفنگها که وارد ایران شد هر وقت موکب مسعود والا معاودت فرمود به نظر مبارک والا خواهد رسید. امر کم مطاع^{۲۸}

این گروه کوشی های محترمانه و سیاسی سالها و سالها ادامه یافت و بموازات این فشارهای دیپلماتیک در خواست ها و التماس های سلاطین و رؤسای ایرانی به بیگانگان جهت دریافت تعدادی اسلحه بود که گاهی با ملاطفت و گاهی با قهر و گاهی با آشتی روز به روز توسعه و گسترش بیشتری می یافت و میدان را برای پذیرش فرهنگ بیگانه گرائی و بیگانه پرستی بازتر و بازتر می نمود. "عالیجاها، رفیع جایگاهها، عزت و سعادت همراهها، فراست و کیاست انتباه، عمده الاعیان العیسویه، دوست گرمی زیده ... درباب تفنگ سربازی از سرکار با اقتدار رقم سرافرازی آن دوست صادر آمده در جوف مراسله است زیارت خواهد نمود زودتر در انجام آن خواهند کوشید که ضرورت دارد و با همین حامل حجت را ارسال سازند و آدمی بنا بود که از آن دوست بیاید و تفنگها تحویل بگیرد به هرکه از جانب سرکار والا مقرر شده است تحویل نمایند...^{۲۹}"

و باز به بخشی از نامه گدائی دیگری توجه می کنیم "عالیجاه مجددت و نجدت پناه، فراست و کیاست همراه مناعت و نبالت آگاه، عمده الافاضل العیسوئین مسترکمبل به مرحمت ضمیر منیر مخصوص بوده بدانند که چون در فصل بهار قشون آذربایجان باید به رکاب مستطاب باشد و شاید تفنگ های ارمغانی دولت بهیه انگلیس در آن وقت نرسد و برای قشون معطلی به هم رسد لهذا به آن عالیجاه مرقوم می داریم که موازی سه هزار یادو هزار قبضه تفنگ که عالیجاه مقرب الخاقان امیرنظام برای سربازان بخواد آن عالیجاه بنویسد در دارالخلافه به ارجمندی آصف الدوله بدهند که حمل و نقل آذربایجان کند درین باب نهایت دقت به عمل آورد که تفنگها زود برسد...^{۳۰}"

و باز نامه ای دیگر "عالیجاه بلند جایگاه، مجددت و نجدت همراه، نبالت و شهامت پناه اخلاص و عقیدت آگاه، عمده الاعاظم العیسوئین مسترکمبل به مزید توجهات ضمیر منیر اختصاص یافته بدانند که ذریعه آن عالیجاه در احسن اوان رسید... اما از روزی که به خواست خداوند یکتا دولتین ایران و انگلیس یگانه شده اند و ما با سفرا و اعیان و متجنده و سیاحان انگلستان معاشرت فرموده ایم. تا حال که قریب یک قرن است. هرگز چنین چیزی

از آنها ندیده بودیم ...

با وجود این مطلب حیرتی داریم که درین بازیچه که با ما اتفاق افتاد گله از که بکنیم چه کنیم باری چون می دانستیم که آن عالیجاه چشم به راه است فرستاده او را معطل نکرده بزودی مرخص نمودیم ...^{۳۱}

و این قهر و آشتی ها و طعن و کنایه ها ادامه می یابد تا دوستی یک قرن با دولت علیه انگلیس پابرجا بماند و سفراء و نمایندگان بیگانه نیز در این بازی ماهر شده بودند و آنقدر ریسمان را نمی کشیدند که پاره شود "عرضه می دارد در قوه دولتخواه نبود که در این اوقات از جانب دولت امدادی به سرکار اقدس والا نموده باشد. لیکن چون دیدم که فوج بهادران و توپخانه قدری معطلی و ناتمامی دارند که روانه شوند و دانستم که فوج مزبور و توپخانه هر گاه زودتر به رکاب مستطاب والا ملحق شوند انضباط و استحکامی در کار سپاه نصرت همراه به هم رسد. بنابراین چون دولتخواه خود وجهی نداشت ارباب تجار را طلبید و گفتگو نمود و از خود تمسک به تجار داد و مبلغی وجه تسلیم عالیجاه مجددت همراه امیر نظام شد که رضامندی از دولتخواه به هم رسانند.

از تبریز نوشته بودند که ریسمان به جهت کشیدن توپ از رشت بیاورند چون دولتخواه دید که رسیدن ریسمان از رشت طول می کشد آدم از خود فرستاد در بازار تبریز ریسمان تحصیل نمود حال مشغول تابدادن و ساختن ریسمان می باشند، انشائالله درین یک دو روز تمام و توپخانه و فوج تا پانزده روز دیگر روانه رکاب مستطاب اقدس والا خواهد شد. باروت و قورخانه بسیار است لیکن شدت باران مانع خشک شدن باروت است ...^{۳۲}

بهر تقدیر سخن از گروکشی های تسلیحاتی و نیز خرید و گدائی سلاح از بیگانگان و یا حتی دشمنان بخصوص در تاریخ معاصر کشورمان سخنی تکراریست و شاید همین درخواستهای ملتسمانه و بازی های رذیلانه را حاج میرزا آقاسی معلم و مرشد محمد میرزا پسر عباس میرزا دیده بود که زمانی که به صدارت رسید آنچه با بیگانگان رفتار نمود و انسان دربی ساخت سلاح بر آمد و بهر حال این قصه دیر رسیدن تفنگها یا نرسیدن گلوله و باروت و ریسمان و ... آنقدر در تاریخ معاصر کشور ما تکرار شده که حتی کودکان ترین سربازان نیز به انواع و اقسام آن بهانه ها یا دلایل آشنا هستند^{۳۳}. اما سخن بر سر تاثیر این تجربیات تاریخی بر باورها و آرزوهای رایج در مورد دفاع از استقلال کشوری بود که هر روز از سمتی مورد تجاوز و تهاجم قوای دشمنان قرار می گرفت و مانند لاشه شکار هر روز قسمتی از آن جدا می شد. خسرو میرزا پسر کوچک عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه قاجار که بعنوان عضو هیئت اعزامی به مسکو برای پوزش طلبیدن از قتل گریبایدوف او را می شناسیم پس از بازگشت از سفر هشت ماهه از روسیه تزاری و آشنائی نسبی با فرهنگ اروپای آنروز چنین می گوید:

"در اروپا همه چیز متکی به تاریخ و تجربه است ولی در ایران چنین روشهایی هنوز

خریدار ندارد. ایران که در دوران باستان دارای برتری جهانی بوده اکنون در وادی سستی و خودپسندی سقوط کرده است و وضعیت جالبی ندارد در اروپا عده هستند که انجیل را مطالعه می کنند و هم چنین کسانی هستند که علاقمند به علم می باشند و ...^{۳۴}

این اظهارات نشان می دهد که حداقل سران قوم تا حدودی قضایا را یافته بودند ولی این بلا تکلیفی نسبتا طولانی در فرهنگ این سرزمین بازهم به درازا کشید. عباس میرزا قبل از فتحعلیشاه مرد و پسر او محمد شاه قاجار پس از پدر بزرگ به تخت سلطنت نشست و پس از مدتی چهره مشهور تاریخ معاصر یعنی میرزا آقاسی به وزارت رسید. میرزا آقاسی از جمله مشاهیری است که نیازمند یک قضاوت مجدد تاریخی است. کارهای او توسط بسیاری از مورخین به ریشخند و تمسخر گرفته شده است و شاید قضاوت در مورد برخی از کارهای او همانگونه صحیح باشد، نمی دانیم، اما برخی دیگر از اقدامات او سزاوار تقدیر است. "... حاجی میرزا آقاسی چندان اصابت تدبیر نداشته است در اکثر امور خطا می کرده است زمانیکه در دوره هرات بودند با کمال بی اسبابی و عدم آلات توپ ریزی حاجی میرزا آقاسی در آنجا حکم کرد که چهار توپ هفتاد و دو پوندی که هر پوندی نود و شش مثقال باشد ریختند و از کوره در آوردند و آن توپها نظیر توپ مشهور به مروارید است که الان در ارک طهران نزدیک حوض بزرگ گذاشته اند مهندسین روس و انگلیس و فرانسه و نمسا که در اردو بودند حیرت کردند که با این بی اسبابی بزودی چه طور اینکار صورت گرفت واقعا حاجی در اینکار خیلی قدرت بخرچ داد.

کلیتا حاجی در ایام وزارت خود در عمل قورخانه و توپخانه ایران خیلی اهتمام داشت و تاسیس قورخانه و ترقی صنعت گران اینکار در عصر او شد و هنوز هم قورخانه ایران از اهتمامات حاجی میرزا آقاسی است که اینطور شکوه دارد هرچه توپ و آلات و ادوات قورخانه که الان در قورخانه طهران موجود است از زمان حاجی باقی مانده است و در عهد وزارت او یکهزار توپ قلعه کوب از نور ریختند و گلوله و اسباب او را مهیا نمودند.^{۳۵}

پس معلوم می شود پس از سالها و قرنهای کسی پیدا شده بود که به ارزش و اهمیت سلاح جدید پی برده باشد میرزا آقاسی را از اینجهت باید پدر صنایع نظامی جدید بحساب آورد چه مورخان چپ و راست و فراماسون خوششان بیاید یا نیاید او پدر صنایع نظامی جدید است شاید اگر کسی همچون او در کشوری دیگر بود تا کنون بسیاری از میادین و خیابانها را به اسم او نامگذاری می نمودند.

اما مساله ما احقاق حق از دست رفته یا نرفته میرزا آقاسی نیست بلکه پیگیری مساله استقلال و ابزار استقلال که تا آنروز چیزی جز اسلحه نبود می باشد.

آنچه را امروز می توانیم درباره میرزا آقاسی بگوئیم اینست که او از تبار وزراء و درباریان معمول و متداول نبود. بگونه ای دیگر می اندیشید و بگونه ای دیگر عمل می کرد حق و حسابش خیلی دیر به دیر می رسید و همه از دیر کرد حقوق و حق و حساب خود

گله‌مند بودند و از معایب بزرگ او که همه ذکر می‌کنند "... بسیار متعصب بود خط‌مشی و روش او نسبت به بیگانگان عبارت از یک سوءظن شدید و عمیق بوده است"^{۳۶}. این سوءظن نسبت به بیگانگان که توسط مورخان وابسته به انگلیس و شوروی سابق بعنوان عیبی بزرگ تلقی شده همان سخنی است که اکثر خارجی‌ان یا بهتر بگوئیم جاسوسان و ماموران ممالک استعمارگر غربی آنروز ذکر می‌کردند "... اندک مدتی بعد از رسیدن به تهران به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم شاه معرفی شدم پس از عبور از دالانهای تاریک و تنگ و درهای کوتاه وارد اطاقی بسیار ساده شدم که وزیر در آنجا بود وزیر پیرمردی بسیار زشت بود اما لباس بسیار فاخر از ترمه‌های اعلی بر تن داشت او با ترشروئی بسیار که بنظر می‌آمد طبیعت او بدانسان باشد، بدون تامل از من پرسید «دماغ شما چاق است» و ضمناً چنین وانمود کرد که موضوع اهمیت چندانی ندارد و هیچ علاقه‌مند به دانستن آن نیست و زمانیکه من هنوز در تردید بودم که پاسخ این پرسشی که همیشه مرا متعجب می‌ساخت بدهم، بحث دیگری در خصوص طریقه ریختن توپ بمیان آورد.

این میل به جانب توپ یکی از تمایلات منحوس وزیر بود چه اسلحه خانه طهران سه توپ و بیش از چند تفنگ نداشت ولی این دو مانع نشده بود که سفیر ایران در لندن به شاه تایید کند که مهمات او هزاران بار مهمتر از اسلحه خاؤولویج (یکی از مراکز مهم اسلحه سازی لندن) است راست است که در همان موقع «حاجی میرزا آقاسی» مشغول بود که چندین توپ با دهانه‌های بزرگ بریزد او به حدی علاقه‌مند به این قورخانه عزیز خود بود که مایل بود در کارخانه ذوب آهن خود به خاک سپرده شود با این حال این وزیر جنگجو درویش بود...^{۳۷}

گرچه این پرنس روسی «آلکسیس سولتیکف» مانند خیلی دیگر از خارجی‌ان از جمله گوبینوی فرانسوی معنی این تعارف آیا دماغت چاق است؟ را نفهمیده است و تصور کرده منظور چاقی بینی است یعنی عضوی که در بالای دهان وجود دارد. در حالیکه دماغ بمعنی مغز یا مخ انسان است و دماغت چاق است به معنی اینکه وضع فکری و روحی و روانی تو روبراه است یا به تعبیر امروزی آیا سرکیف هستی؟ اما در بقیه موارد معایبی که برای میرزا آقاسی نقل می‌کند با معیارهای امروزی حسن و ارزش قلمداد می‌شود. ساده زیستی، پشت کار، علاقه و عشق به کاری اساسی و اصولی و درویشی همه اینها جزو ارزشها هستند اما عیبی که آلکسیس سولتیکف ذکر می‌کند یعنی بدخلقی و بد اخلاقی و باید گفت که تمام بیگانگان چنین تصور می‌کردند میرزا آقاسی بلکه برعکس دوست و دشمن در باره رفتار او با مسلمانان و ایرانیان خلاف این نظر را دارند "حاجی میرزا آقاسی در این سفر خراسان خصوصاً و در سایر اوقات عموماً بسیار اشخاص واجب‌القتل را شفاعت کرد و از کشتن نجات داد، میل نداشت که خون مردم ریخته شود مثل سایر صدور بهرچیدن خانمان و تمام دودمان کسی اقدام نمی‌کرد خیلی سلیم‌النفس بوده است"^{۳۸} این نیز درست است که او با

خارجیان و بیگانگان جدی و ترشرو و برعکس با مسلمانان مهربان و نرمخو بوده است. ما بر آن نیستیم تا پژوهشی در مورد شخصیت میرزا آقاسی انجام دهیم گرچه چنین پژوهشی را کاری لازم می‌دانیم ولی بهرحال نقش میرزا آقاسی را در صنایع نظامی نمی‌توان نادیده گرفت و در زمان او بود که لباس نظامیان از حالت لباس دراز خارج شده و برای چابکی کوتاه گردید. "از حاجی میرزا آقاسی کرامات فراوان نقل شده است اما شیوه و روش صدارت او را فرهنگ آنروز پذیرا نبود آنچه آنروز بر جامعه حاکم بود فرهنگ شاهنشاهی، چاپلوسی، عیش و عشرت و خوش خدمتی به بیگانگان و خشونت به رعایا بود و نیز خبط و خطای حاجی بدرجه رسیده بود که وزیر مختار روسیه در وقت شفاعت از بهمن میرزا آنها را بعرض همایونی رسانید.^{۳۹}"

دشمنی و فحاشی علیه میرزا آقاسی فراوان بود و آنچه از اسناد برمی‌آید حرکت و روش او خلاف جریان عمومی بوده است حتی اندیشمندان زمان او نه خشکی و جدی بودن او را در مقابل بیگانه می‌پسندیدند و نه رأفت و ملایمت او را در برابر خودی.

"ظهور میرزا علی محمد باب و فتنه آنجماعت در عهد حاجی میرزا آقاسی واقع شد و اگر او را تدبیری بجا بود، نمی‌گذاشت که کار آنقدر دنباله پیدا کند از ابتدا برای ظهور بطلان آنها حکم داد، که در تبریز مجلس مباحثه و مناظره بر پا کنند و با آنها مذاکرات علمیه نمایند که بطلان آنها را ثابت نماید تاسیس این گونه مجلس باعث آمد و شد و ازدحام و آشوبی خیالات عوام می‌شود و رفته رفته، کاه، کوه و جزئی انبوه خواهد شد. جواب این‌ها را از ابتدا همان شمشیر و کشتن است نه مجلس ساختن و پیرایه بستن."^{۴۰}

چنانچه قبلاً گفتیم شخصیت و عملکرد حاج میرزا آقاسی نیازمند یک بررسی مجدد است حتی دیدگاهها و نقطه نظرهای او در جنگ هرات که مورد تمسخر قرار گرفت با معیارهای روانشناسی و جامعه‌شناسی امروزی یکبار دیگر قابل بررسی است اما آنچه مورد نظر ماست پیگیری مسیر آرزوی ساخت سلاح در ایران و سیر تطور و تحول باور استقلال کشور است و به دنبال این بررسی و پژوهش بر آن بوده و هستیم تا تغییرات اساسی در باور و آرزوی مردم را با ساخت اسلحه و تهیه یک نیروی نظامی را شاهد باشیم، از اینجهت باید بگوئیم میرزا آقاسی در تبلیغ راه و روش خود و تبیین افکار و اندیشه‌های خود ناموفق بوده است هر چه بود میرزا آقاسی موفق نشد تا به مردم روزگار خویش ضرورت ساخت اسلحه و نیز اهمیت آب و حفر قنات که از محورهای اساسی کارهای او بود را بقبولاند. با وجودیکه: "در عهد او نان در طهران یکمن یکعباسی بوده است گوشت و روغن و سایر اجناس بقدری ارزان بوده است که حالا ذکر آنها اغراق بنظر می‌آید.^{۴۱} ولی او همیشه مبعوض جمیع مردم بود جز چند نفری دیگر هیچکس بوزارت او راضی نبود^{۴۲}" و این تلاش برای کسب استقلال بجائی کشید که در عهد حاجی در هر سال دو کرور مخارج ایران بر مداخل آن زیادتی پیدا می‌کرد، در واقع بیشتر این مصارف به مخارج قورخانه

میرسید نه این بود که همه را حاجی تفریط کند... سربازان ماکوئی را که بخود اختصاص داده و از برای روز بد آنها را پیراهن خود می‌دانست ایشان را چنان مسلط کرده بود که صریحاً شب‌ها چراغ روشن می‌کردند و بخانه‌ها به دزدی می‌رفتند صاحب‌خانه می‌دید و جرئت دم زدن نداشت و این ترکان ماکوئی مست می‌شدند، زن بیچاره و بچه بی‌صاحبی را که می‌دیدند می‌بردند و با او خلاف شرع بعمل می‌آوردند، غروب که می‌شد هیچ بچه و زنی جرئت بیرون شدن از خانه نداشت، سایر الواط هم به اسم آنها فرصت را غنیمت شمرده مرتکب پاره‌شرارت‌ها می‌شدند...^{۴۳} شاید به این دلایل بود که "بیدل" یا ملا قربان شاعر مرثیه سرای رودبار قزوین درباره او سرود:

نگذاشت برای شاه حاجی درمی شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی
 نه مزرع دوست را از آن آب نمی نه... خصم را از این توپ غمی
 بهر حال عمر محمدشاه قاجار که بالاترین حامی و پشتیبان میرزا آقاسی بحساب می‌آمد بسر رسید و پسر ارشد او یعنی ناصرالدین شاه که مورد محبت پدر نیز نبود به سلطنت رسید و هنوز شاه جدید پا به تهران نهاده میرزا آقاسی مورد هجوم مخالفانش قرار گرفت و برخی از اموال او را بغارت بردند، اما سرانجام به عتبات عالیات رفت و در شب جمعه دوازدهم رمضان سال ۱۲۶۵ ه.ق وفات یافت. دوران طولانی پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار پادشاه خوش گذران و بی‌خیال قاجار چندان بد آغاز نشد، بلکه میرزا تقی خان اتابک اعظم (امیر کبیر) هر چیز را که باعث ترقی دولت و ملت بود آنرا فراهم می‌آورد و چند نفر شاگردان بفرنگستان فرستاد و آنها را موظف ساخت که هر یک تحصیل علمی نمایند و به ایران مراجعت کنند و آن شاگردان پس از چندی تحصیل و تکمیل به ایران آمده به هر یک بعلم خود ماهر و استاد شدند و هندسه و زبان و جغرافیا و طب و ریاضی و نجوم و نقاشی و مشاقی و سایر فنون نظام را تکمیل نموده اجازه از معلمین آنجا در دست داشتند.

و نیز تاسیس مدرسه دارالفنون که شاگردان در آنجا درس خوانده و موظف باشند، از نتایج خیالات "میرزا تقی خان" بود که ابتدای کار را شروع کرده ولی عمرش کفایت نکرد و بعد از او این عمل تاکنون در کمال خوبی می‌گذرد و همواره سیصد نفر شاگرد در آنجا مشغول دروس زبان خارجه و هندسه و جغرافیا و حساب و طب و نجوم و مشاقی و علم پیاده نظام هستند.^{۴۴} امیر کبیر در دوران کوتاه صدارتش تا آنجا که توانست به سروسامان بخشیدن به مسائل داخلی و امنیت کشور پرداخت با این وجود "بنای میدان توپخانه در طهران که اکنون آن میدان جزو ارک و جزو باغ طرف دفتر است از میرزا تقی خان امیر نظام است."^{۴۵}

خصوصیات اخلاقی او در بسیاری از موارد خلاف خصوصیات اخلاق حاجی میرزا آقاسی بود مثل میرزا تقی خان امیر نظام در میان وزراء و وزیري به اقتدار نبوده است به درجه مهابت و صلابت داشته است و اگر به سربازی نگاه می‌کرد آن سرباز ضعف می‌کرده و از

حالت طبیعی بیرون می شده است.

... وقتی در بین راه اصفهان باغبانی نزد امیر آمده تظلم کرد که فلان سرباز در باغ من آمده و زرد آلو چیده و خورده است سرباز از این معنی تحاشی کرد امیر به باغبان گفت من اکنون حکم می کنم که شکم سرباز را پاره کنند اگر زرد آلو در آن دیده شد تاوان آنرا بتو می دهم و سرباز بسزای خود رسیده است والا در عوض کشته شدن سرباز بناحق می گویم شکم ترا پاره کنند که دیگران دروغ نگویند.

باغبان چون اطمینان داشت قبول کرد. شکم سرباز را پاره کردند و در آن زرد آلو یافتند امیر قیمت به باغبان داده او را رها ساخت.^{۴۶}

آری شیوه امیر کبیر با فرهنگ مردم سازگارتر بود و در اندک مدتی او به عنوان یکی از محبوب ترین چهره های تاریخ این سرزمین شد "... از عجایب روزگار آنکه در کوچه و بازار هر کس دست از آستین جبه بیرون نمی آورد بحکم امیر آستین جبه او را می بریدند و تمام مردم بادب و وقار حرکت می کردند.

کسی نمی توانست با آستین باز بیرون آید نویسندگان حتما جبه در دوش داشتند و سایرین که اهل قلم نبودند جرئت نداشتند که لباس میرزایان و محترمین را برای خود اختیار کنند.^{۴۷} شیوه رفتار او در تمام زمینه ها متفاوت و موثر بود وقتی در حوض سلطان یک منزلی دارالایمان قم... مالی را قطع الطریق در بین راه بردند و در جای او را قطع نمودند وی نزد امیر آمد و شرح حال باز گفت، امیر گفت حکمی نگاشتند باین مضمون: "که مال این شخص باید پیدا شود و اگر نه مقرر می شود که تا پنج منزل دهات حول و حوش را بکوبند و حکام و عمال قم و ساوه و کاشان و سایر صفحات آن سامان را معزول سازند و هر یک از رعایا، سکنه قرای اطراف را جریمه سازند."

بعد از ترقیم چنین حکمی آن ورقه را به دست صاحب مال داده، گفت این حکم را ببر در آنجا که مالت را برده اند در روی سنگی بگذار و مراجعت به طهران کن تا عین مال یا قیمت آنرا بتو واپس دهم. خطاب این حکم به هیچکس نبود صاحب مال این مطلب را جزو مالخولیا پنداشته و این سرگذشت را افسانه دانسته ولی جرئت مخالفت نداشت.

بیچاره با کمال یاس رو بجانب قم نهاد این صحبت بین مردم انتشار یافت و هریک برای دیگری نقل کرد و این اخبار گوشزد عمال و مباشرین و حکام قم و ساوه و زرند گشت.

آن بیچارگان محض حفظ مراتب خود از وضع و شریف از حاکم و محکوم و پاکار درصدد تفحص سارق برآمدند و بهرجا که ظن داشتند جستجوئی کردند، تا عاقبت آن مال را به دست آوردند و بعد از پانزده روز به طهران آوردند و امیر اموال مسروقه را به صاحب مال داده گفت: "دیدی که اگر حاکم در میان باشد سنگ هم حکم را می خواند و مال را پیدا می کند."^{۴۸}

و بالاخره مقبولیت و محبوبیت روزافزون او کار دستش داد و زن سرکش محمد شاه مرحوم یعنی مادر ناصرالدین شاه وارد میدان شد و او را از صدارت بیانداخت و پس از اندکی او را در باغ فین کاشان بقتل رساندند. دوران کوتاه صدارت «حدود سه سال» او فرصتی نداد تا قصه ناتمام استقلال راه بجائی برد و باز همه چیز بجای اول خویش بازگشت. "در ایران استحکامات و دژهای جنگی وجود ندارد که همواره یک عده سرباز در آن پادگان باشد و از دولت حقوق و جیره دریافت نمایند.

در ایران اگر ادارات دولتی هست برای خدمت به دولت و ملت نیست بلکه برای این است که یک عده مامور دولت بلای جان مردم بشوند و از جیب مردم اعاشه نمایند.

صحیح است که در ایران قشونی وجود دارد ولی قشون زحمتش برای دولت خیلی زیادتر از نفع آنست و خیلی کم اتفاق افتاده که خدمات برجسته از آن دیده شده باشد.^{۴۹} ولی کنت گوینو از گذشته ایران هم اطلاع دارد و تنها به مشاهداتش بسنده نمی کند "سابقاً یعنی صد یا صد و پنجاه سال قبل از این و بعبارت صحیح تر در زمان صفویه ایران دارای صنایع عدیده بود و نه تنها منسوجات ابریشمی و تافته و مخمل و زری ایران معروفیت داشت بلکه در کرمان و شیراز کارخانه های اسلحه سازی و ذوب فلزات وجود داشت و امروز تمام این صنایع به استثنای صنعت قالی بافی از بین رفته است علت از بین رفتن صنایع قدیم ایران و بطور کلی علت از بین رفتن صنایع تمام ملل خاور زمین موضوعی است که در سطور آینده مفصلاً از آن بحث خواهیم کرد و این علت بقدری قوی است که در تمام نقاط ایران کارگران صنعتی کم و بیش کارهای خود را رها کرده و به شغل پرمشغلت و بدون زحمت دلالی مشغول می شوند. من تصور می کنم که در هیچ یک از کشورهای جهان مردمی نباشند که مثل ایرانیان برای دلالی صلاحیت داشته باشند"^{۵۰}

اما بر خلاف اظهارات فوق چنین نبود که ایرانی هیچ استعداد و ذوقی نداشته باشد و تنها ذوق و استعداد او در زمینه دلالی آنهم ورود جنس و کالای خارجی و در نتیجه دلالی برای تاراج کشور باشد. "یکی از کارهایی که کارگران ایرانی خیلی دوست می دارند این است که از روی نمونه کارهای اروپائی مصنوعات تهیه نمایند و من صندلی ها و میزها و پنجره ها و طارمی ها و اشکافهائی را مشاهده کردم که عیناً نظیر نمونه های اروپائی از طرف کارگران ایرانی ساخته شده بود در صورتی که کارگران مزبور بهیچوجه سابقه در ساختن این گونه اشیاء نداشتند و این نخستین مرتبه بود که چنین چیزهایی می ساختند. در شیراز و اصفهان چاقوهائی می سازند که عیناً نظیر چاقوهای انگلستان است و بقدری در ساختن این چاقوها مهارت دارند که شخص دچار حیرت می شود بویژه آنکه کلمه "لندن" هم روی تیغه چاقو نقر شده است. در جای دیگر یک نفر قفل سازی مشاهده کردم که مهمیز سواری می ساخت و با اینکه تازه شروع به این صنعت کرده بود مهمیزهای او هیچ دست کم از مهمیزهای اروپائی نمی آورد و در عوض بهای آن یک سوم بهای مهمیزهای اروپائی بود.

ولی یک نکته هست و آن اینکه کارگر ایرانی بهمان اندازه که خوش ذوق می باشد بهمان نسبت نیز فاقد پشتکار است. اگر تقلید صنایع اروپائی در میان باشد کارگران ایرانی بصنایعی می پردازند که تقلید از آن آسان باشد و گرنه صنایعی که نیازمند زحمت و پشتکار است به هیچ وجه مورد توجه کارگر ایرانی قرار نمی گیرد.

بهمین جهت است که با وجود ذوق و تفنن کارگر ایرانی تاکنون ماشین آلات در ایران ساخته نشده زیرا ساختن ماشین نیازمند مداومت و پشتکار بسیار است که کارگر ایرانی را خسته می نماید.^{۵۱} اما تنها خستگی دلیل عدم پشتکار کارگر ایرانی نبود. بلکه عدم امنیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی فرهنگی از دلایل مهم عمده عدم پشتکار در جامعه بحساب می آیند. در جامعه ای که اوضاع سیاسی، اقتصادی هر روز به رنگی است و فردا و فرداها بهیچ روی قابل پیش بینی نیست. پشتکار در هر راه برای کسب هر مهارتی خود نوعی دیوانگی محسوب می شود بلکه راه عاقلانه برای هر کس بخصوص افراد بی سرمایه یعنی کارگران و صنعتگران دست یازیدن به کاریست که بتواند در زمانی کوتاه عوایدی نصیب او نماید. "در بین ایرانیان خصوصاً در بین طبقه نوکر مآب و میرزا و مستخدمین دولت همه کس می خواهد شانه از زیر بار وظیفه خالی نماید و بزرگترین فکرش اینست که کار لازم و مربوط به خود را انجام ندهد.

اعیان و اشراف و آقایان تا بتوانند بنوکرهای خود حقوق نمی دهند و نوکرها تا بتوانند از آقایان و ارباب خودی می دزدند.

دولت تا ممکن باشد به مستخدمین ادارات حقوق نمی دهد و مستخدمین ادارات مال دولت و ملت را می دزدند و رشوه می گیرند.

یکی از عیوب و بلکه یکی از بلاهاتی که در ایران ریشه دوانید و قطع ریشه آن هم کاری بسیار مشکل و بلکه محال می باشد رشوه گیری است.

این امر بقدری رایج است که از شاه گرفته تا آخرین مامور جزء دولت رشوه می گیرد و در عین حال هیچکس هم صدایش در نمی آید گوئی تمام ماموران و مستخدمین ایرانی از بالا تا پائین هم پیمان شده اند که موضوع را مسکوت بگذارند^{۵۲}. در چنین شرایطی است که دیگر استقلال معنی و مفهومی دیگر می یابد "اعیان و اشراف محلی و روسای قبایل و ایل ها هستند که هر یک کم و بیش تفنگچی دارند ولی نفوذ آنها هرگز از حوزه ولایتی تجاوز نمی نماید و هر یک از روسای ایلات که وارد شهر می شوند بکلی حیثیت خود را از دست می دهند... پس بطور کلی باید گفت در ایران حکومت ملوک الطوائفی هم وجود ندارد...^{۵۳}"

در چنان وضع آشفته و بی درودروازه ای که تنها گروهی معدود و محدود از ثروتمندان و روسا می توانند به عیش و عشرت پردازند دیگر باور دفاع از کشور و سرزمین تا حد دفاع از جان و ناموس تنزل می یابد "مامور دولت که خضوع و خشوع روستائیان را می بیند

«تصحیح و پوزش»

پس از صحافی «یاد» متوجه شدیم که پانوشتهای ارجاعی مقاله «آرزوها و باورهای سیاسی» چاپ نشده است. با پوزش از خوانندگان گرامی، پانوشتهای را جداگانه تقدیم می‌کنیم.

۱- سیر-جوامع بشری، گرهارد، چاپ اول، ص ۱۵۰

۲- همان ماخذ، ص ۱۵۰

۳- همان ماخذ ص ۱۵۱

۴- درسهای تاریخ، ویل دورانت، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۳۳

۵- همان ماخذ، ص ۲۴۹

۶- رویدادنگاری تاریخ جهان، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۰۲

۷- ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۳۱

۸- سفرنامه شاردن، قسمت شهر اصفهان ۹ ترجمه حسین عریضی، ص ۶۲

۹- همان ماخذ، ص ۱۳۳

۱۰- تاریخ نظامی ایران، سال اول و دوم، سرهنگ غلامحسین مقتدر، ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹، ص ۱۳۸

۱۱- همان ماخذ، ص ۱۴۴

۱۲- سفرنامه شاردن، ص ۸۰

۱۳- تاریخ نظامی ایران، سرهنگ غلامحسین مقتدر، ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹، ص ۱۴۵

۱۴- همان ماخذ، ص ۱۹۰

۱۵- مراجعه کنید به اواخر عمر کریمخان زند - تاریخ نگارستان، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ ق، ص ۴۱۹

۱۶- همان ماخذ، ص ۲۴۲

۱۷- سفرنامه بن تان، چاپ اول، ۱۳۵۴، ص ۹۴

۱۸- همان ماخذ، ص ۹۵

۱۹- همان ماخذ، ص ۹۵

۲۰- همان ماخذ، ص ۹۸

۲۱- همان ماخذ، ص ۹۹

۲۲- همان ماخذ، ص ۹۰ و ۹۸

۲۳- همان ماخذ، ص ۱۰۴

۲۴- همان ماخذ، ص ۱۰۶

۲۵- همان ماخذ

۲۶- سفرنامه بارنز، انتشار ۱۳۶۶، ص ۶۷

این واقعه در نظر ما اروپائیهایی خیلی عجیب و مضحک می آید فرض کنید که یک بازرگان ثروتمند پاریسی که میلیونها دارائی دارد فقط برای این که صد فرانک مالیات دولت را ندهد به کلیسای نتردام برود و در مقابل محراب صلیب را در آغوش بگیرد و زاری نماید که من نمی خواهم مالیات دولت را بدهم آیا مردم به او نخواهند خندید و آیا او را دیوانه نخواهد دانست؟ اما در ایران همین شخص یک آدم عاقل و متین جلوه می نماید و همگی می گویند که او از حقوق خود دفاع می کند.

باری از مطلب دور نشویم، تمام بازرگانان ثروتمند تهران و سایر شهرهای ایران که در سال بهیچ اسم و رسم عوارضی به دولت نمی دهند فقط برای این که از پرداخت منحصر اعانه برای مصارف جنگ امتناع نمایند در مساجد و تکیه ها جمع شدند.^{۵۵}

در حالیکه وضع دفاع از کشور به چنین سرنوشتی دچار شده بود و در شرایطی که نه سلاح ساخته می شد و نه پولی برای خرید و تدارک نیروی نظامی وجود داشت دیگر سخن از یک نیروی رزمی و ارتش منظم بمیان آوردن سخنی مسخره می نمود اما اسلحه کماکان کاربرد دیرینه خود را در این سرزمین از دست نداده بود "طبقه اغنیا و خانهای ثروتمند ایران در تمام عصر جز تفتیش کاری ندارند و چون در فصل بهار و تابستان بر خلاف اروپا شکار ممنوع نیست قسمت اعظم عمر اغنیا و خانها به شکار و تشکیل مجالس عیش و عشرت می گذرد و با اینکه علی الرسم آمیزش با زن غیر شرعی حرام است و زنها در حجاب هستند معذالک در این مجالس عیش و عشرت زنها زیبا به تعداد زیاد همتشین جوانان سرخوش و ثروتمند می باشند."^{۵۶}

اما همین امنیت طبقاتی و نا امنی برای توده ها سرآغاز قیامی می شود که بعدها بارها و بارها تاریخ این مرز و بوم را ورق می زند. در این دوران آنقدر تعدی و تجاوز و ظلم و جور صورت می پذیرد که عدالتخواهی بعنوان اولین آرزوی ملی در می آید و خواست تاسیس عدالتخواه و حاکمیت قانون آرزوی نخستین تمام روستائیان و کارگران و کسبه می شود.

رتال جامع علوم انسانی

اشاره

خبر شدیم که دوست و همکار فرزانه و هنرمندان، «مهدی کلهر» سرپرست بخش فرهنگی «یاد»، در تدارک ساخت مجموعه‌ای از قیام پانزده خرداد است، به همین مناسبت، گفتگویی داشتیم در چند و چون این کار سترگ، که دریغ بود خوانندگان گرامی «یاد» از آن بی خبر بمانند.

«مهدی کلهر» خود از نسل جوانان حماسه ساز پانزده خرداد است. نسلی که تمامی لحظات پر تب و تاب آن روزگار فضیلت کش را تا پیروزی انقلاب اسلامی مشاهده کرده و تجربه کرده است. نام او گرچه برای اهل قلم و هنر این سرزمین ناشناخته نیست، و نسلی از هنرمندان متعهد و جوان کشورمان، با بیان و قلم او آشنا، و از او تعلیم و تاثیر پذیرفته است، با این همه، دریغ است که بی اشاره به برخی از خصوصیات فکری، و نیز حضور پر تاثیر و شایسته‌اش در سالهای آغازین انقلاب، به آسانی در گذریم.

یقیناً هنرمندان کشورمان به یاد دارند که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در فضای بحران زده و تب آلود و پرتردیدی که سایه بر "هنر" و خاصه "موسیقی" انداخته بود، در فصل یتیمی "هنر" و بلا تکلیفی "هنرمندان" او یکی از شجاع‌ترین چهره‌هایی بود که بی پروای "نام" و "تان" و بازی‌های متداول سیاسی آن روزگار با دید و درکی درست، دقیق و دورنگر، در پی ترسیم خطوط اصلی و اساسی "هنر" و "فرهنگ" این دیار بود، و در شرایطی که احتیاط هرچه بیشتر، شرط عقل شمرده می‌شد، و کارها، خاصه در مسائل هنری، بیشتر بر مدار محافظه کاری یا مقدس‌نمایی می‌چرخید، و معیار داوری و نقدونظر در اموری از این دست را، پیش از هر چیز "احساس مذهبی خام" و "مقدس‌مآبی" تعیین می‌کرد تا شناخت درست، کارشناسانه و آگاهانه از مکتب و مقولات فرهنگی-هنری، "او" بر سر اصالت‌ها پای فشرده تا آن احساس خام و مقدس مذهبی را، به چراغ شناخت و

بینش، و معرفت عمیق اسلامی مجهز کند، تا هر چه بیشتر و بهتر، جایگاه "هنر" و "هنرمند" و "فرهنگ" در جامعه تبیین شود.

کسانی که از نزدیک با شیوه‌های پژوهشی، هنری "کلههر" آشنا می‌دانند که او در مسائل تاریخی جدا از داشتن دید و درکی عمیق و روشن، تا چه پایه کنجکاو، باریک‌بین و موشکاف است. دقت وی، خاصه در مقولات تاریخی، فرهنگی، از چنان حساسیت و وسواس ویژه‌ای نشان دارد که امروز، سلامت جسمانی او را تا مرز خطر پیش برده است. بر این هم اضافه کنیم که، شجاعت وی، در عرصه بازگویی و ارائه یافته‌های جدید تاریخی، فرهنگی مثال زدنی است.

"مهدی کلههر" امروز پس از سال‌ها کار و مدیریت در عرصه‌های متنوع فکری و فرهنگی و در حالی که در کارنامه هنری خود، تجربه چند کار کوتاه و بلند سینمایی و تلویزیونی را ثبت کرده است، عهده‌دار کار عظیمی شده است که در صورت توفیق در آن و ارائه مطلوب فرم و محتوا، و بیان تصویری مناسب، یقیناً یکی از طولانی‌ترین و ماندگارترین کارهای او در زمینه ساخت مستند تاریخی خواهد بود. برای همکار خوبمان "کلههر" از خداوند آرزوی سلامت و توفیق می‌کنیم و حاصل گفتگوی کوتاه‌مان را در سالگرد حماسه خرداد خونین ۴۲، پیش روی خوانندگان "یاد" قرار می‌دهیم:

یاد: با سپاس از فرصتی که در اختیار ما گذاشته‌اید. از آنجا که سریال ۱۵ خرداد، عمدتاً کاری مستند-تاریخی است، لطفاً درباره کارها و تجربیات قبلی‌تان در زمینه مستند سازی تاریخی توضیح دهید.

کلههر: فرصت فیلم سازی مستند برای من، در دوران شکل گیری انقلاب اسلامی و پس از آن پیش آمد. در شروع انقلاب، من هم مانند صدها نفر از فیلمبرداران حرفه‌ای و آماتور، تا آنجا که توانستم، به ثبت لحظات پرتب و تاب انقلاب پرداختم و از بسیاری از درگیری‌ها و تظاهرات مردمی فیلم گرفتم. این فیلم‌ها، آن زمان برای خودش مجموعه‌ای ۲۰۰ یا ۳۰۰ دقیقه‌ای شد. باور کنید هنوز فرصت نکرده‌ام از آن مجموعه فیلمی بسازم. تنها سال گذشته بود که موفق شدم یک بار آن مجموعه را مرور کنم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، زمانی که به‌عنوان مشاور هنری "آموزش و پرورش" مسئولیت پذیرفتم، با همکاری دوستان، اولین کار تلویزیونی را در دی ماه ۵۸ به مناسبت سالگرد شهادت "نواب صفوی و یارانش" با وسایل بسیار ابتدائی تلویزیونی آموزشی گذشته، تهیه کردیم که پخش شد. از همان زمان دریافتیم که فیلمسازی مستند در شناساندن و معرفی انقلاب اسلامی نقش ویژه‌ای دارد و باید به آن توجه بخصوصی معطوف داشت. همین اندیشه‌ها بود که باعث شد "دفتر پژوهش هنری امور هنری آموزش و پرورش"، اقدام به تاسیس استودیو فیلمبرداری کند. در اوایل سال ۵۹ تشکلی از جوانان عضو

انجمنهای اسلامی علاقمند به کار فیلمسازی پدید آمد، شاید من جزو اولین کسانی بودم که به نقش پراهمیت آن جوانان در تبلیغ رسالت انقلاب اسلامی پی بردم و با تمام نیرو و امکانات به آنها کمک کردم. در آغاز کار دولت شهید رجائی، مسئولیت سنگینی به عهده‌ام گذاشته شد و به همین جهت، بیشترین توان خودم را معطوف به سرویس دادن به جوانانی کردم که شاید بیشتر آن‌ها کمتر چیزی از سینما و سینمای مستند می‌دانستند. البته تا آن زمان، دو کار تلویزیونی انجام داده بودم، یکی از آن‌ها برنامه‌ای بود راجع به "امام موسی صدر" که با همکاری دکتر چمران تهیه شد و دیگری فیلمی بود با عنوان "هر کجا فریاد آزادی منم" این کار بر اساس شعری از "بتهاج" و تار "لطفی" ساخته شد. این اثر، با این که مستندسازی نبود، اما، بیان ویژه‌ای از اقدامات شهادت طلبانه مردم سرزمین ما بود و سر فصلی برای موسیقی شعر-تلویزیونی بعدی شد، که هنوز هم ادامه دارد.

اوایل مسئولیت در فرهنگ و هنر بود که جنگ تحمیلی ۸ ساله شروع شد. در همین دوران بود که محصلان تازه کار مدرسه فیلمسازی "تل فیلم" عازم به جبهه‌ها شدند. اولین تصاویر مستند جنگ، مربوط به همین دانشجویان تازه کار است، تقریباً در تمام این دوران، ارتباط نزدیک و مستمری با دانشجویان داشتم، تعدادی از آن‌ها، در طول جنگ به درجه رفیع شهادت رسیدند و برخی از آن‌ها، به افتخار جانبازی نائل شدند. تا آنجا که می‌دانم، فیلم سینمایی و مستند "صدای نور" به کارگردانی "جواد شمقدری" محصول مجموعه این دوستان است. همانطور که می‌دانید، این فیلم مربوط به عملیات "فتح‌المبین" است. در تمام این سال‌ها، دانشجویان را به ساختن فیلم‌های مستند و بازسازی مستند تشویق می‌کردم، و تا آنجا که وقت محدودم اجازه می‌داد، در تمامی مراحل، از شروع تحقیق و نگارش سناریو، تا دیدن مکان، و حضور در صحنه‌های فیلم برداری و مشاورت در امور ساخت، مونتاژ و مشورت با کارگردان و حتی در تصویر پلاکارد، در کنارشان بودم. "دیار عاشقان"، "ما ایستاده‌ایم"، "پیش‌تازان فتح"، "زندان دوله‌تو"، "اتاق یک" و "عروس حلبچه"، محصول این همکاری‌هاست. از سال ۶۸ به بعد که فرصت و فراقت بیشتری پیدا کردم، شخصاً اقدام به تهیه چند کار مستند با شیوه‌های نو کردم، از جمله این کارها، یک برنامه تلویزیونی سه قسمتی مربوط به زندگی شهید رجائی و شهید باهنر بود که با عنوان "من هرگز خستگی را ملاقات نخواهم کرد" دوبار، به ترتیب در سال‌های ۶۹ و ۷۰ از شبکه اول پخش شد. کار دیگرم، باز برنامه‌ای دو قسمتی بود با نام "توزده دی" که در سال ۷۰ از شبکه اول سیما پخش شد. فکر می‌کنم احتمالاً کارهای دیگری بوده که حالا در ذهنم نیست، مثل پروژه‌های لیسانس دانشجویی که عناوین آن‌ها از ذهنم رفته است. آن چه به یاد

دارم این است که در کارهائی مثل "قتل وزیر مختار" یا سریال‌های دیگر تاریخی، یا بازسازی مستند تاریخی، به لحاظ همکاری طولانی با سیمای جمهوری اسلامی، تا آنجا که توانسته‌ام در امر پژوهش یا مشاوره، سازندگان این مجموعه‌ها را یاری داده‌ام.

یاد: فکر پرداختن به سوژه ۱۵ خرداد به صورت یک کار تلویزیونی از چه زمانی در شما قوت گرفت؟

کلهر: اواخر سال ۵۸ یکی از کارگردانان سینما، سناریویی را پیش من آورد و از من خواست او را در اصلاح آن کمک کنم. من بعد از مطالعه سناریو، متوجه شدم که این سناریو به نوعی، به قیام ۱۵ خرداد مربوط می‌شود. بعد نظرم را به کارگردان که می‌خواست این فیلم را برای "حوزه هنری" بسازد ارائه کردم، او هم این نظرات را به "حوزه هنری" منتقل کرد. در پی این روند بود که "حوزه هنری" از من خواست که برای ساخت فیلم و یا سریالی درباره ۱۵ خرداد، با آن همکاری کنم. همکاری من با "حوزه هنری" از سال ۵۹ آغاز شد. در نیمه دوم این سال، طراحی سریال ۱۵ خرداد را به صورت جدی مورد مطالعه و بررسی قرار دادم. کار پژوهش نیز در همین سال آغاز شد. البته من به خاطر قبول این پیشنهاد ناگزیر شدم که دو تعهد قبلی‌ام را کنار بگذارم؛ آن دو تعهد، یکی مربوط می‌شد به سریال "نواب صفوی" که خبر آن هم در مطبوعات درج شده است و کاری است که مورد علاقه‌ام بوده و هست، و دیگری سریالی بود که درباره "نهج البلاغه" که قرار بود به شیوه‌ای کاملاً نوین برای شبکه اول ساخته شود. من با کمال تأسف ناچار شدم هر دو کار را نیمه تمام رها کنم و به این سریال بپردازم.

یاد: ضرورت پرداختن به چنین کاری در این مقطع زمانی از نظر شما چیست؟

کلهر: من تصور می‌کنم هر روز که می‌گذرد افراد زیادی را از دست می‌دهیم که شاهد‌های بلافاصل حادثه ۱۵ خرداد هستند. شاید نسل ۱۵ خرداد تصور کند که همیشه می‌تواند اطلاعات مربوط به این حادثه را با خودش حمل کند، ولی چنین نیست. تاریخ ثابت کرده است که اگر به موقع وقایع تاریخی ثبت نشود، و اگر حوادث و وقایع را گل‌میخهای شایسته در حافظه زمان نکوییم، غبار زمانه آن‌ها را محو می‌کند و روزی خواهد رسید که همه چیز گنگ و مبهم و مات خواهد بود. به گمان من، هیچ دلیلی قوی‌تر از این نمی‌تواند ساخت این سریال را توجیه کند. عقربه زمان هم چنان می‌گردد و چشم‌هائی که روزی شاهد ظلم طاغوت بودند و خون‌هائی را بر کف خیابان و دیوار خانه‌ها دیدند، امروز بسته شده‌اند و در زیر خاک مدفونند. اگر قرار باشد که نسل فردا، جهان فردا، آگاهی پیدا کنند که اولین فریاد از کجا و از چه کسی برخاست؟ باید هر چه زودتر به ساخت این

سریال می پرداختیم. به گمان من امروز پیش از ده سال تأخیر کرده ایم و فردا ذیتر خواهد بود.

یاد: شیوه بیانی این سریال چگونه است؟

کلههر: به طور کلی، شیوه بیان این کار، همان شیوه تحقیقی مستند است؛ یعنی ما تلاش می کنیم که تماشاگر مجموعه به عنوان یک پژوهشگر و سراسی، به این مجموعه، نگاه کند. اما، این، بدان معنی نیست که این کار، به یک کار خشک و خسته کننده تبدیل شود. طراحی ویژه این کار مبتنی بر اصولی است که تماشاگر را از زمان حال به گذشته می برد، او را در تجربیات آن زمان شرکت می دهد؛ سعی می کند که تماشاگر، این امکان را بیابد که با تجربیات احساسی عاطفی آن زمان دوره مشارکت داشته باشد و دوباره به زمان حال باز گردد و بتواند در مجموع، یک قضاوت منطقی و عقلی داشته باشد. به اجمال بگویم، ما نمی خواهیم این کار ارزش مستند تحقیقی خودش را از دست بدهد.

یاد: چرا تمامی واقعه ۱۵ خرداد و زمینه های فکری، فرهنگی و اجتماعی آن

را، بر اساس فیلمنامه و سناریوی مشخص و به صورت داستانی نمی سازید؟

کلههر: فکر می کنم به بخشی از این سؤال پاسخ داده باشم؛ اما اضافه کنم که بعد از ساختن چنین سریالی است که ما می توانیم فیلم های داستانی و همچنین سریالهای داستانی متعدد بسازیم. واقعیت این است که ۱۵ خرداد حادثه بزرگی است که باید دست مایه چیزی بیش از زمان قرار بگیرد. ۱۵ خرداد ناشناخته است. ببینید، تا آنجا که من خبر دارم، در اتحاد جماهیر شوروی سابق، یک موسسه تحقیقاتی وسیع، مدت ها کار کرده و حاصل تحقیقات و اطلاعاتش را در اختیار "شولوخوف" گذاشته است تا او بتواند "دن آرام" را بنویسد. من می خواهم بگویم هنوز آن کار تحقیقی گسترده و وسیع در مورد ۱۵ خرداد انجام نگرفته است تا ما بتوانیم بر اساس آن یک سناریوی داستانی بنویسیم. این سریال "گام اول" این راه است.

یاد: این سریال چه مقطع زمانی را در بر خواهد گرفت؟

کلههر: به طور مشخص رنگین کمانی از وقایع سال های ۴۰ تا ۴۴ به صورت مبسوط پیش روی تماشاگر قرار می گیرد. اما در مواردی که ما زمینه سیاسی-اجتماعی یا تاریخی-فرهنگی را بررسی کنیم، در بعضی از رابطه ها، شاید وقایع قرن ها پیش را هم به صورت اشاره و گذرا مطرح کنیم.

یاد: آیا در این سریال از فدائیان اسلام، به عنوان زمینه های فکری ۱۵ خرداد،

یادی خواهد شد؟

کلههر: به طور قطع قیام هائی از این نوع، مورد بررسی قرار خواهد گرفت و

حرکت جانبخش "فدائیان اسلام" یکی از آنهاست، اما این که قیام ۱۵ خرداد محصول یا تداوم کار فدائیان اسلام باشد، این را تحقیقات باید به ما نشان دهد، به گمان ما "۱۵ خرداد" خود سر فصل مستقلی به حساب می آید.

یاد: آیا به فکر افتاده اید که در صحنه های بازسازی، به جای شخصیت های تاریخی پانزده خرداد از هنرمندان استفاده کنید؟

کلههر: حتماً، در صحنه هایی که بازسازی خواهد شد، یعنی بر اساس یک واقعه تاریخی دوباره سازی خواهیم داشت، به احتمال زیاد از بازیگران حرفه ای استفاده خواهد شد.

یاد: برای تحقیق یا گفتگو با فعالان پانزده خرداد به شهرستان ها خواهید رفت؟
کلههر: بله چون ۱۵ خرداد، یک حادثه محدود در یک شهر، یا یک قصبه نیست، گرچه کشتار ۱۵ خرداد در چند نقطه مشخص جغرافیایی مثل قم، تهران، ورامین و... اتفاق افتاده است، ولی نهضت امام خمینی از شروع تا تثبیت آن، یعنی ۱۵ خرداد، حتی مربوط به فراتر از مرزهای ایران است. ما سعی می کنیم به تمام جغرافیای خون و فریاد و لیبیک، سر بزنیم و حاصل آن را به تماشاگر عرضه کنیم.

یاد: به عنوان آخرین سؤال، اجازه بدهید بپرسیم کار بخش تحقیق و نگارش، که عهده دار نگارش کتابهایی درباره جنبه های متنوع قیام پانزده خرداد است، فعلاً در چه مرحله ای است؟

کلههر: همانطور که اطلاع دارید، این سریال حداقل ۲۶ قسمت خواهد بود، و یک سریال ۲۶ قسمتی که به صورت مستند - تحقیقی است، بیش از صدها صفحه مطلب، سند و عکس خواهد داشت، به اضافه این که حوصله کتاب قاعداً بیش از فیلم و تصویر است. ما قصد داریم همزمان با نمایش این سریال، منابع و مآخذ و همچنین تحقیقات خودمان را به صورت مجموعه کتاب هایی در مورد ۱۵ خرداد منتشر کنیم. این مجموعه، شامل اسناد و مدارک و کلیه مصاحبه هایی است که ما از بخشی از آن ها در این سریال استفاده خواهیم کرد. کار تحقیق در ارتباط با چهار محور "زمینه ها"، "رویدادها"، "تحلیل ها" و "بازتاب" حادثه ۱۵ خرداد است و تا کنون بیش از ۷۰ درصد این کار انجام پذیرفته است. آنچه امروز در اختیار نداریم، مصاحبه با کلیه طرف های این حادثه اعم از "شاهدان"، "حادثه سازان" و یا عناصری است که به نوعی به مبارزه با این نهضت برخاستند.

یاد: از این که وقتان را در اختیار ما گذاشتید متشکریم.

عجیب ترین تلگراف تاریخی

«نقل از مجلهٔ بهار»

هفت و هفت

روزی که سال عمر بیسمارک به هفتاد رسید تلگراف ذیل از طرف ویکتور هوگو برای او فرستاده شد.

نابغه نابغه را تحیت میگوید، دوست با دوست مصافحه میکند. بسبب اینکه فرانسه را ذلیل کردی دشمن توام، بعلت اینکه خود را از جنگجوی فاتح بزرگتر می بینم ترا دوست میدارم.

این سخن را براهین و دلایلی هست. تا زمانی که به هشتاد سالگی رسیدم لحظه ای ساکت ننشستم، کوشیدم، گفتم، نوشتم. اما تو، تو را چنین به نظر می آورم در حالیکه ساعت میخواهد سال هفتادم عمر ترا اعلان نماید، تو را آرزوی تکلم نیست، زیانت از گفتار بازمانده دیگر صدائی از تو شنیده نمی شود.

من هشتم و تو هفتی، من هشتادم تو هفتادی، همه در دنبال ما به مثابه اصفارند.

اگر هر دو در یک شخص جمع میشدیم تاریخ جهان به پایان میرسید. تو بنیه ای من روحم، تو ابری من برقم، توشجاعتی من شرافتم، تو و من کدام از دیگری قوی تریم؟ هر دو در روی زمین کاری کرده چیزی از تاریخ هستی را تغییر داده ایم، من اورنگ ظالم را متزلزل ساختم، پس از مدتی که از خویش بروی غرش کردم افتاد و سرنگون شد، من انسانیت فرانسه را و بعد از آن وجهه عالم را منقلب نمودم، بیسمارک «میزرابل» را خوانده؟ تو ممالک مختلفه را بیکدیگر متصل کردی و با سپاه خود بر بهترین مملکتهای عالم تاختی و فرانسه را مغلوب نمودی.

من سلطنت ناپلئون سوم را برانداختم و در عالم ادبی تغییراتی مهم بوجود آوردم. تو بر فرانسه چیره شدی و صورت عالم مادی را عوض کردی. من و تو کدام بزرگتریم؟ میگوئید شاعر قوی تر است، چه ماده و روح در دسترس اوست. بیسمارک، ای یگانه مرد آلمان، تو بابت ترس را نمیشناسی، من که شاعرم دست خود را بسوی تو دراز میکنم و معتقدم که به مردی بزرگ دست داده ام.

فرانسه میلرزد، آلمان مضطرب است، اروپا در ارتعاش است، عالم هراسان است، ما دو نفر از ورزش این تندبادها بیم نداریم.